



اساس سوسیالیسم انسان است  
چه در ظرفیت جمعی و چه فردی.  
سوسیالیسم جنبش بازگرداندن  
اختیار به انسان است.  
منصور حکمت

۳۲

برای

# یک دنیای بهتر

نشریه حزب اتحاد کمونیسم کارگری

Weekly publication of Worker - communism Unity Party

سردبیر: سیاوش دانشور e.mail: siavash\_d@yahoo.com چهارشنبه ها منتشر میشود ۹ ژانویه ۲۰۰۸ - ۱۹ دی ۱۳۸۶



## مسئله تشکل کارگری و جدلهای کمیته هماهنگی جنبش مجمع عمومی تنها آلترناتیو مقدر و عملی است!

سیاوش دانشور

صفحه ۲

یادداشت سردبیر



## زویا در قلب ماست!

رفیق عزیزم علی جوادی،

سال پیش، ۱۵ ژانویه فاجعه ای جبران نشدنی همه ما را شوکه کرد. در کمال ناباوری زویای نازنین تو، زویای عزیز ما درگذشت! همانطور که خودت نوشتی از دست دادن عزیزان سخت و غیرقابل جبران است. اما از دست دادن فرزند سخت ترین است. سال گذشته را هر هفته با گلهای رز مورد علاقه زویا بیدارش رفتی. زویا مانند اکسیژن در زندگی و فعالیت هر لحظه ات حاضر بود. سال گذشته بویژه برای خانواده و بستگان زویا عمیقاً سخت بود. و میدانم اینروزها که به سالروز درگذشت زویا نزدیک میشویم، بیش از هر زمان درد فقدان در قلب و روانت زبانه میکشد.

علی عزیزم، در اینروزهای سخت ما رفقای حزبیت در کنار تو و خانواده ات هستیم. اگر چه زویا تنها ۲۴ سال زندگی را تجربه کرد اما با قلبهای زیادی پیوند خورد. او در یاد و عواطف تمام کسانی که دوستش داشتند زنده است. زویای عزیز در قلب ماست!

سیاوش دانشور



## غزه محکوم به مرگ تدریجی!

### آناپلیس مضحکه تبلیغاتی

صفحه ۱۹

آذر ماجدی

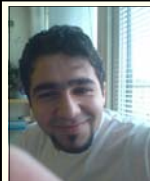


## حق با ما بود!

### سخنرانی افتتاحیه

### علی جوادی در پلنوم دوم حزب (۱)

صفحه ۹



## عسلیویه؛ از اردوگاه های اجباری کار هیتلر تا اردوگاه های اجباری کار جمهوری اسلامی

تنظیم: علی طاهری

صفحه ۱۵



## جامعه پزشکان کجااید؟ در حاشیه قطع دست و پا

شهلانوری

صفحه ۲۰

## تهاجم فاشیستی علیه مهاجرین افغانی ساکن ایران را در هم بشکنیم!

صفحه ۱۴

## اعتراضات دانشجویی، تلاش خانواده ها، حمایتها

کامیار آزادمهر

صفحه ۲۴

## بیانیه حقوق مهاجرین!

صفحه ۱۸

در صفحات دیگر؛ گزارشهایی از ایران، ارومیه، تهران، نامه سرگشاده ... و ستون آخر.

# آزادی، برابری، حکومت کارگری!

## مسئله تشکل کارگری و جدلهای کمیته هماهنگی جنبش مجمع عمومی تنها آترناتیو مقدور و عملی است!

سیاوش دانشور



برای هیچ نگفتن است. معلوم شد عنوان "فعالین لغو کار مزدی" به عاریت گرفتن کلماتی خارج از متن از یک تبیین و تحلیل جامع مارکسی در نفی نظام موجود و تبدیل آن به سپری برای توجیه سیاستهای ضد کارگری و ضد سوسیالیستی است.

مباحث اخیر در کمیته هماهنگی که در ظاهر برسر بندهای اساس نامه ای و یک سری مقولات است، در واقع جدال دیدگاههای مختلف برسر ناتوانی در چگونگی عملی ایجاد تشکل مستقل کارگری است. اما سوال اصلی بعد از چند سال آمد و رفت و جلسه گرفتن و گلگشت رفتن و غیره هنوز اینست که **چگونه میتوان تشکلهای کارگری را در وضعیت و تناسب قوای امروز ایجاد کرد، سرپا نگهداشت، دوفاکتو آن را تحمیل کرد، و عملا و اثباتا طبقه کارگر را در جدال طبقاتی جاری برسر سرنوشت آتی و آتی خود در مقابل سرمایه به میدان کشید؟** به این سوال تاکنون گرایشات درگیر و نهادهای کارگری موجود پاسخ روشنی نداده اند.

### دیدگاههای کمیته هماهنگی

کمیته هماهنگی در بیانیه اش تصریح میکند که تشکل کارگری نیست بلکه جمعی از فعالان کارگری است که برای ایجاد تشکل کارگری تلاش میکنند. در این اینکه نهادهای موجود تشکل کارگری به معنی تشکل توده ای کارگران در محل کار و زیست نیستند کسی تردیدی ندارد. اما اولین سوال اینست که کمیته هماهنگی چگونه میخواهد تشکل کارگری را ایجاد کند و تشکل مورد نظرش چگونه استقلال طبقاتی کارگر را تامین میکند؟ به عبارت دیگر سیاست و استراتژی این کمیته در مورد ایجاد تشکلهای کارگری برچه مبانی مشخص و روشنی استوار است؟ اولین سوال برای هر کسی که میخواهد کارگران را متشکل کند مانع جمهوری اسلامی و اختناق است که به کل

طولانی پاسخ داده است! نفس کلمه "ضد سرمایه داری" و یا "لغو کار مزدی" و مقوله سازی از آنها عده ای را به این موضع انداخت که گویا درافزوده هائی جدید به تاریخ و سنت سوسیالیسم کارگران اضافه شده است و یک معمای چند مجهولی و تاریخی مهم پاسخ گرفته است! اما اگر کسی تبیین و سیاست سوسیالیستی اش را از مارکس و مارکسیسم گرفته باشد و همینطور دینامیزم اعتراض کارگر علیه سرمایه را بشناسد، اگر کسی از روند مباحث مارکسیستی در همان محدوده ایران اطلاع داشته باشد، آنوقت برایش این مقولات اختراعاتی محیرالعقول نیستند. کمیته هماهنگی البته در سیاست و نظر یک کمیته ناهماهنگ بوده که سیاستهایش را قطره چکانی مطرح کرده است. کارگران سوسیالیست و چپها و کمونیستها، عمدتا از سر درک شرایط و محدودیتهای داخل کشور، به اولین سخنرانی محسن حکیمی در مراسم اول مه سال ۸۲ به قولی "منه به خشخاش" نگذاشتند. فرض عمومی اینبود که نفس اینکه تعدادی از فعالین کارگری مراسم روز کارگر را برپا کردند و از ضرورت تشکل مستقل کارگری سخن میگویند یک پیشروی است و باید مورد استقبال و حمایت صمیمانه قرار بگیرد. اما مباحث و دیدگاههای بعدی که به این کمیته شکل و شمایل یک سازمان سیاسی میداد، نشان داد گرایش در این کمیته برای ایجاد تشکل کارگری تلاش نمیکند بلکه تلاشش را بر خلع سلاح کارگران از هر نوع تشکل طبقاتی خود قرار داده است. معلوم شد "ضد سرمایه داری" بودن - که مبارزه و جدال طبقاتی کارگر اساسا چنین ماهیتی دارد- یک لوگو

کارگران و تحمیل آن به دولت سخن میگفت که بعدها فعالین کمیته پیگیری در مصاحبه ها عنوان کردند که منظور آنها هم همین است. اما هر دو نهایتا تشکل کارگری مورد نظر خود را در چهارچوب مقوله نامه های سازمان جهانی کار مطرح میکردند. کمیته پیگیری و کمیته هماهنگی، علیرغم هر اختلاف موضعی که داشتند، در عمل اجتماعی و در تلاش برای ایجاد تشکل کارگری به یک نتیجه رسیدند. یعنی موفق به ایجاد تشکلهای کارگری نشدند و در ادامه همراه با محافل و نهادهای دیگری که عمدتا مجامع فعالین کارگری و دانشجویی چپ است، "شورای هماهنگی" را تشکیل دادند. ما بیشتر در نشریه یک دنیای بهتر در نقد اساس این نگرش که میخواهد تشکل کارگری را بیرون فعالیت و موجودیت اجتماعی طبقه تشکل دهد سخن گفتیم و این استراتژی را محکوم به شکست دانستیم. آنچه بحران کمیته هماهنگی نام دارد ادامه همین روند است و مستقل از اینکه مواضع سیاسی بخشهای تشکیل دهنده اش چیست، نتیجه این نگرش و جنگ مواضع به کارگر و تشکل و اتحاد او خیری نمیرساند. تا همین امروز هم عملا نشان داده است که نیرو و انرژی زیادی بیهوده هدر رفته است. وضعیت امروز در این کمیته ها و نهادها، محصول بن بست دیدگاهی است که مکانیزمهای طبیعی اعتراض کارگری را دور میزند. این دیدگاهها نهایتا واریاسیونی از دیدگاههای چپ فرقه ای و غیرکارگری یا محصول نقدی راست به همین دیدگاهها است که نمیتوانست جز این نتیجه ای داشته باشد. میگویم نقد راست، چرا که با تشکل کمیته هماهنگی برخی اظهار نظرات چه در این کمیته و چه بیرون آن حاکی از این بود که گویا کمیته هماهنگی به یک معضل کارگری در یک دوره

ایجاد تشکل و سازمانهای مستقل کارگری یک خواست دیرینه جنبش کارگری ایران است. مانع اساسی ایجاد تشکلهای کارگری در رژیمهای سلطنتی و پهلوی اختناق سیاسی و پلیسی ای بوده است که لازمه سرپا نگهداشتن سرمایه داری در کشورهایی مانند ایران است. هر زمان مهار اختناق در تحولات سیاسی شل شده کارگران در اشکال مختلف تشکلهای مستقل کارگری را برپا کردند و هر زمان دولتهای مرتجع سرمایه داری توانسته اند بقایشان را تضمین کنند، اولین حمله شان را به وجوه مختلف اتحاد و تشکل کارگران کرده اند. در سالهای اخیر با تضعیف و شکاف در رژیم اسلامی در متن جنگ بقا و حضور مستقیم تر کارگر و جنبشهای آزادیخواهانه و برابری طلب در صحنه سیاست، خواست انحلال شوراهای اسلامی و خانه کارگر جدیتر مطرح شد و مسئله تشکل مستقل کارگری بیش از پیش به مسئله مرکزی فعالین و رهبران کارگری بدل شد. تشکل کمیته پیگیری و بعد کمیته هماهنگی، وارد شدن عملی کارگران اتوبوسرانی برای احیای سندیکای شرکت واحد، تشکل انجمنها و نهادهای کارگری دیگر از جمله این تلاشهاست. همینطور تاکید سیاسی کارگران بر حق برپائی تشکلهای مستقل کارگری در قطعنامه های اول مه، عزم و آمادگی سیاسی طبقه کارگر را برای ایجاد سازمانهای مستقل کارگری تاکید میکند.

تفاوتی که کمیته هماهنگی با کمیته پیگیری داشت این تاکید مهم بود که "کارگران به نیروی خود تشکل را ایجاد میکنند". در حالی که کمیته پیگیری با توجیه کار در شرایط قانونی خواستار رفع موانع ایجاد تشکلهای کارگری توسط وزارت کار بود، کمیته هماهنگی بر ایجاد تشکل توسط خود

## مسئله تشکل کارگری و جدلهای کمیته هماهنگی

### جنبش مجمع عمومی تنها آترناتیو مقدور و عملی است...

فعالینش محروم کردند؟! و این انحلال طلبی و فرقه گرایی را مخالفت با "فرقه گرایی و رفرمیسم" نام گذاشتند!

#### یک مقایسه با خط پنج

آیا این خط پنج سابق یا کارگر کارگری سابق است؟ تفاوتها و شباهتهایی موجودند: مشورتی ها را البته همه می شناسند. آنها هر دیدگاه مینیمالیستی و "صنفی" که داشتند، لااقل تلاششان این بود که همگام با گرایشات دیگر در جنبش کارگری برای مطالبات روز کارگران همراه شوند. اما ورژنی از این خط بنام "کارگران سرخ" بود که شباهت عجیبی به دیدگاههای محسن حکیمی و فعالان لغو کار مزدی داشت. کسانی که این خط را می شناسند، و از جمله بازماندگان زندانی در قزل حصار سالهای ۶۲ تا ۶۴، بیاد دارند که این آقایان معتقد بودند که درد کارگران را اساسا باید در روشنفکران جستجو کرد. دو قطبی "کارگر- روشنفکر" یک محور جدی دیدگاه این خط بود: "روشنفکران درد کارگران را نمی فهمند و کارگران را فریب میدهد!" یک مورد دیگر بسط این دیدگاه تشبیه کردن غیر کارگران و کسانی که شغل کارگری نداشتند به تعفن بود! در یک بند ۷۰۰ الی ۸۰۰ نفره ۲۴ اتاقه (بند یک واحد یک قزلحصار دوره حاج داود رحمانی، که در آن نگهبانان، کتک زنان زیر هشت، و زندانیانی که همکاری میکردند در سه چهار اتاق اول بودند و جزو اتاقهای دربار بود. مابقی اتاقها در بسته بودند و سر موضعی تلقی میشدند) اینها عنوان میکردند از اتاق ۳ به پائین بوی تعفن می آید! این اتاقها زندانیان سوسیالیست و چپ بودند. کسانی بودند که مرتبا زیر هشت به هر مناسبیتی شکنجه میشدند و یک بند مهم و ویژه قزل حصار در مقاومت علیه سیاستهای رژیم در زندان بود. اما تحلیل "کارگران سرخ" این بود که اینها روشنفکرانند و بجز کارگرانی که اشتباها به آنها پیوسته اند باید با بقیه مرزی قاطع داشت. و

میدان کشید؟

بالائی ها ندارد و حتی درک درستی از شکافهای بالائی ها و امکانی که میتواند برای مانور ایجاد کند ندارد. این خط ناتوان از ایجاد هر نوع تشکل کارگری است و نهایتا با خانه کارگر و شوراها اسلامی مجبور به سازش و همزیستی است.

یک پاسخ دیگر را محسن حکیمی و طیفی در کمیته هماهنگی میدهند. پاسخ این گرایش، اگر بتوان "گرایش" به آنها اطلاق کرد چون از پیشینه تاریخی و سنتی پایدار در جنبش کارگری برخوردار نیستند، اینست که مانع ایجاد سازمان و تشکل کارگری اختناق نیست. یا اگر اختناق هم مانع باشد نقش درجه اول را ایفا نمیکند. از نظر اینها مانع اساسی ایجاد تشکل کارگری جوش خوردن کارگران با احزاب سوسیالیست و کمونیست است. مانع در "یکصد سال اخیر از حزب کمونیست ایران دور اول تا کنون" جریاناتی هستند که "در لباس کارگر" علیه منافع کارگران کار کرده اند!! حکیمی و فعالین لغو کار مزدی معتقدند که "سکتاریسم و فرقه گرایی احزاب" و "رفرمیسم چپ و راست" مانع تشکل کارگران هستند. برای اینکه این خط بتواند پیشینه ای برای خود دست و پا کند، الگوی خود را انترناسیونال اول میداند و معتقد است که از آن زمان تاکنون "گرایش لغو کار مزدی" زیر دست و پای احزاب فرقه گرا و رفرمیست به حاشیه رانده شده است. اینها البته بسیار "شجاعانه" اعلام میکنند که دلیل سرکوب و اعدام و زندانی شدن کارگران رابطه با همین احزاب بوده است که کارگران را از محیط کارشان کنده و جنبش کارگری را از

جامعه تحمیل کرده است. جنبش کارگری ایران در شرایطی میخواهد تشکل مستقل خود را برپا کند که یک حکومت بسیار مستبد و ضد کارگر سر کار است که اجازه هیچ نوع متشکل شدن و ایجاد تشکل را نمیدهد. در این رژیم اولین نهادهایی که ممنوع و سرکوب شدند تشکل های کارگری، شوراها، سندیکاها و احزاب کارگری بودند. تاکید این حقیقت برای هیچ فعال کارگری ضرورت ندارد که قدرت کارگران در اتحاد آنهاست. بورژوازی بسادگی میتواند کارگر را بصورت منفرد سرکوب و منزوی کند اما بسادگی قادر به همین رفتار در مقابل با توده وسیع کارگران نیست. همین حکومت خشن ضد کارگر نمیتواند اجتماعات وسیع کارگری و تصمیماتش را نادیده بگیرد. این حقیقتی است که کرارا توسط کارگران آنهم در **اوج اختناق** و قدرت رژیم اسلامی اثبات شده است. بطور مشخص تر، آنجا که مجمع عمومی کارگری تشکیل شده و خواست کارگران توسط نمایندگانشان اعلام شده است، فعال و رهبر کارگری نیز مصونیت سیاسی بیشتری پیدا کرده و امر مبارزه کارگری در مکانیزم طبیعی تری پیش رفته است.

پس سوال را اگر دقیق تر بکنیم اینست که ایجاد تشکل کارگری که با مانع اختناق روبرو است - اگر فرض این نباشد که تا اختناق هست تشکل کارگری غیر ممکن است، که فرض برخی هست- چگونه ممکن است؟

چگونه میتوان اختناق را پس زد یا ناتوان کرد؟ چگونه میتوان در همین تناسب قوا کارگران را متحد کرد و متحد نگاه داشت و برای تحقق خواستها و مطالباتش به

## مسئله تشکل کارگری و جدلهای کمیته هماهنگی

### جنبش مجمع عمومی تنها آترناتیو مقدور و عملی است...

این مرز داشتن هم به جاهای باریکی کشید. تصور اینکه در زندان جمهوری اسلامی جای متهم و قربانی عوض شود و درد کارگر را که در زندان است "فریب روشنفکران" نامید و عملاً مقابل آنها در کنار رژیم قرار گرفت، شاید سخت باشد اما واقعیتی بود. آقای حکیمی و فعالان کار مزدی در این استدلال که فرقه گرانی احزاب سوسیالیست در صد سال گذشته باعث سرکوب و دستگیری و اعدام کارگران شده و مانع ایجاد تشکل کارگری بودند، شباهت عجیبی با این خط منحنی دارد. تحفه اینکه عمده فعالین معدود "کارگران سرخ" درست مثل آقای حکیمی و برخی از دوستانشان "روشنفکر" بودند! مباحث اینها هم در باره دیالکتیک و هگل و پوزیتیویسم و بحثهای "غیر روشنفکری" بود. دکانی بود مانند اکثریت با این تفاوت که اینجا روشنفکر بورژوا از کارگر بت میساخت و عوامفریبانه به ستایش میپراخت. امرش کشیدن دندان رادیکالیسم اجتماعی و طبقاتی کارگر بود. تفاوتها عمدتاً در تغییر چهارچوبهای فکری متعاقب تغییرات و تحولات سیاسی در مقیاس جهانی بویژه بعد از پایان جنگ سرد است. آقای حکیمی هم قبل از "دیدگاههای کارگری" اش، و در ادامه مباحث سنت مارکسیسم دانشگاهی در اروپا و تقسیم بندی مارکس با اهداف سیاسی معلوم، در باره "مارکس جوان" اظهار نظر کرده است. این خط و دیدگاهی که از "مارکسیسم" بدست میدهد، در متن تحولات سیاسی بین المللی و پایان جنگ سرد، عمدتاً از پست مدرنیسم و پسامارکسیسم الهام میگیرد و دوره ای کوتاه در ایران نیز فضای روشنفکری را اشغال کرد. اگر خط پنج تجسم زمخت تئوری "کمونیسم دکتترین آزادی طبقه کارگر است" و تاکید نکردن بر

این اصل مهم مارکسی که "آزادی کارگر بدون آزادی جامعه ممکن نیست"، خط حکیمی و دوستانش بر این بنیاد استوار است که "آزادی کارگر با جدائی تاریخی از احزاب سوسیالیستی ممکن است". مخالفت این خط با سنت سوسیالیستی طبقه کارگر و تحزب کمونیستی - که در اساس مخالفتی با ماتریالیسم پراتیک مارکس است - خود را پشت "مارکس جوان" و انترناسیونال اول قایم میکند تا محتوای ضد مارکسی و ضد سوسیالیستی آن کمتر دیده شود و سیاست مقابله با متشکل شدن کارگران در احزاب سوسیالیست را به عنوان "مانع و گره اصلی" ایجاد تشکلهای مستقل کارگری پیش ببرند!

یا مخالفت اینها با سندیکا تحت عنوان رفرمیسم و سیاست عملی شان در قبال برسمیت نشناختن و دفاع نکردن از ایجاد سندیکای واحد، و عدم حمایت از کمپین جهانی ۱۵ فوریه که یک نقطه عطف در جنبش کارگری ایران بود، بیشتر ماهیت "رادیکال و کارگری" این خط را برملا میکند. وقتی با بیانیه کمیته هماهنگی نگاه میکنید با ایجاد اتحادیه مشکلی ندارد اما بر "ضد سرمایه داری" بودن آن تاکید میکند. منطقاً دلیل عدم حمایت از ایجاد سندیکای واحد و عدم حمایت از روز جهانی در دفاع از کارگران ایران باید این باشد که این تلاشها "ضد سرمایه داری" نیست و آقای حکیمی از موضعی دمکراتیک آن را "بوروکراتیک" مینامد! اینجا بحث برسر شورا و سندیکا نیست. کمونیسم کارگری در مورد حق بیقید و شرط ایجاد سازمانهای کارگری، در مورد اتحادیه و سندیکا و شورا و جوانب مختلف اتحاد طبقه کارگر بحثهای مفصل و روشنی دارد و اینجا لازم به تکرار نمی بینیم. اما فرض کنیم که با حکیمی و دوستانش توافق داریم که

یونیونیسم و سندیکالیسم جملگی رفرمیستی و ارتجاعی اند و "مانع" ایجاد سازمان "ضد سرمایه داری" کارگراند، از منظر **دفاع از منافع کل طبقه در مقابل سرمایه**، و مادام که شما آترناتیو اجتماعی وسیع و دربرگیرنده توده های طبقه کارگر ندارید، این موضعی ارتجاعی و ضد کارگری است. در مورد اینکه این اتحادیه ها رفرمیستی و بوروکراتیک و ارتجاعی اند و مانع مبارزه ضد سرمایه داری کارگراند، گرفتن یک موضعگیری صرف و حتی اصولی کافی نیست. این ساده ترین کار است. اولاً موقعیت جنبش اتحادیه ای در هر کشوری یکسان نیست. ثانیاً باید نشان داد که پراتیک جنبش اتحادیه ای در مقابل کدام پراتیک موجود دیگر کارگری در هر کشور مشخص ارتجاعی و ضد کارگری است. شما وقتی تنها سنگر دفاع کارگر از خودش را از او میگیرید و همزمان آترناتیوی برای متشکل شدن بلافصل و فوری و غیر بوروکراتیک و ضد سرمایه ندارید که جایش بگذارید، دارید کارگر را از همان دو خشت هم محروم میکنید. اگر جنبش اتحادیه ای در یک کشور خود را در مقابل جنبش فی الحال موجود سوسیالیستی و کارگری تعریف نکرده است و پراتیک اتحادیه علیه جنبش واقعاً موجود کارگر و سوسیالیسم مادیت نمی یابد، تلاش برای نفی اتحادیه و سندیکا و علی القاعده برحذر داشتن کارگران از پیوستن به آن، تلاشی آگاهانه یا ناآگاهانه برای کمک به اختناق و سرکوب ضد کارگری بورژوازی است که تلاش دارد همین دستاوردها را نابود سازد. این خط بحدی هپروتی است که متوجه نیست که نفس وجود اتحادیه و حقوق کارگری و

قوانینی که تحمیل شدند، محصول یک تناسب قوای طبقاتی و یکدوره مبارزه کارگری است. این بلافاصله به این مربوط نمیشود که ممکن است جنبش اتحادیه ای در یک کشور خاص تماماً در کنار سیاستهای دست راستی سرمایه داران قرار گرفته باشد. هر مورد مشخص را نمیتوان تعمیم دلخواهی داد. با ارجاع به تئوری ممکن است بیشتر موجودیتهای سیاسی دنیای امروز ارتجاعی باشد و هست. اما ندیدن این مسئله که پشت همین هائی که ارتجاعی خوانده میشود کدام جدال طبقاتی و کدام اهداف و صفتبندی طبقاتی خود را بیان میکنند، و بویژه چرا در یک کشور یا کشورهای معین تنها توانسته در این شکل امکان بروز یابد، دیگر اتخاذ موضع صرف تئوریک به وردهای بی خاصیت و غیر پراتیک و فرقه ای و سکتاریستی و "ایدئولوژیک" تبدیل میشوند. به لحاظ عملی کمونیسم تنها زمانی میتواند بر ارتجاعی بودن اتحادیه ها و دعوت کارگران به ترک آن کند که مثلاً جنبش وسیع شورائی و مجمع عمومی به ظرف اصلی و در دسترس تشکل و مبارزه کارگران تبدیل شده باشد. تازه در چنین شرایطی هم دیمی نمیتوان علیه هر اتحادیه سازی و سندیکا سازی حکم داد. در هر مورد باید بدقت منافع ارجح تشکل و توان و قدرت طبقاتی کل طبقه کارگر سروسوزنی ضربه نبیند. زمانی که یک قالب حتی هر درجه رفرمیستی **به تنها شکل** ممکن بروز اعتراض طبقه کارگر تبدیل میشود نمیتوان دلخواهی آن را ارتجاعی نامید. این نوع موضعگیری یعنی ندیدن مبارزه جاری طبقاتی و نداشتن تبیین روشن از آن در شرایط هر کشور معین. مستقل از هر دلیلی، وقتی اعتراض کارگر در اشکال مقدوری میتواند بروز کند، موضعگیری فرقه ای در قبال آن به معنی عدم درک موانع پیشروی کارگر و در اینجا **نداشتن آترناتیوی برای ابراز وجود پیشرو تر کارگر علیه سرمایه** است. مواضع کمیته هماهنگی مانند در و تخته به هم چفت میشوند!

## مسئله تشکل کارگری و جدلهای کمیته هماهنگی

### جنبش مجمع عمومی تنها آترناتیو مقدور و عملی است...

این دو قطبی "حزب - توده ها" است که در مقاله سیاست سازماندهی به آن پرداخته ایم. علت وجود چنین فرض و برداشت نادرست و خام اندیشانه ای ضعف معرفتی چپ نیست. این در واقع انعکاس و امتداد همان برداشت و شناختی است که سرمایه و سرمایه دار در عرصه تولید از کارگر دارد. سرمایه صاحب چیزی است به نام سرمایه. تولید حاصل این است که این سرمایه را، این وسائل تولید را که به سرمایه دار تعلق دارد و کارگر بنا به تعریف فاقد آن است، ببرند و در اختیار کارگر بگذارند تا با آن کار کند. کارگران در این رابطه از نقطه نظر سرمایه دار اتمهای انسانی هستند که تک تک توسط سرمایه استخدام میشوند. از نقطه نظر سرمایه کارگر فردی است که برای دوره معینی (روزکار) با سرمایه تماس پیدا میکند و پس از آن دوباره در گوشه ای گنگ و غبار آلود در جامعه گم میشود تا فردا مجدداً در کارخانه حضور پیدا کند. در آنسوی کارخانه، در آنسوی رابطه حقوقی میان کار و سرمایه، کارگر برای بورژوا پدیده ای ناشناخته است. در نظر بورژوا کارگران همیشه آدمهایی هستند که به کار نیاز دارند و برای کار آمده اند. اینکه بعنوان انسان در متن جامعه چه میکنند، مورد توجه بورژوازی نیست.

**نگرش سرمایه به کارگر در تولید، پایه و مبنای نگرش چپ حاصل از این سرمایه به کارگر در عرصه سیاست است.** توده های بیشکل. وقتی این چپ میخواید از کارگر سخن بگویند متوجه محرومیت و فقر او میشوند. از اینرو در تئوری چپ سنتی طبقه کارگر به روشنی از زحمتکش و رنجبر و فقیر بطور کلی قابل تمیز نیست. این چپ راجع به اینکه این طبقه کارگر بعنوان یک پدیده اجتماعی در چه موقعیتی است و چه میکند، آیا اساساً زندگی و سوخت و ساز سیاسی، فرهنگی، معنوی و هنری ای دارد یا خیر، آیا اعتراضی در درون آن در جریان است یا

ضد سوسیالیستی است که در چپ سنتی نمونه های فراوان دارد. نفس این ادعا که طبقه کارگر را باید برای "ایجاد" تشکل آماده کرد و "آگاهی لازم" و "بستر سازی" برای آن کرد، تصویر قدیمی و سنتی "حزب - توده ها" را تکرار میکند.

در پاسخ این مورد گوشه ای از **سخنرانی منصور حکمت در سمینار سیاست سازماندهی ما** را که حدود بیست سال پیش صورت گرفته مناسب دیدم:

#### "حزب و طبقه"

در مورد رابطه حزب و طبقه یک سلسله درکها و مفروضات غلط در چپ سنتی ایران وجود دارد که باید از نقد اینها شروع کنیم. تصور مسلط در چپ از رابطه حزب و طبقه اینست که در یک قطب عنصر تئوری، ایدئولوژی، آگاهی و تشکل و انضباط وجود دارد و در قطب دیگر توده های کارگر وجود دارند. حزب یا سازمان یک قطب و "توده ها" قطب دیگر را تشکیل میدهند. مکانیسم سازمانیابی انقلاب کمونیستی اینست که این سازمان آن توده ها را گیر میآورد و اهداف و ایده آل های خود را به آنها منتقل میکند و آن توده ها، تک تک و بصورت آحاد مستقل انسانی، تغییر تفکر میدهند، تغییر نگرش میدهند، به کمونیسم و سوسیالیسم معتقد میشوند، به علل مصائب خود پی میبرند، و در نتیجه به آن سازمان میپیوندند و وارد مبارزه آگاهانه و هدفمند میشوند. عبارات دیگر در یک سو توده های کارگر هستند در شکل اتمهای انسانی و در سوی دیگر سازمان و حزب قرار دارد بصورت تجسم آگاهی، تشکل و انقلابیگری.

من از کمیته هماهنگی میروم! ایشان چون زیاد با امور دمکراتیک و بحث و اظهار نظر و دخالت کارگران موافقت و چون زیادی فرقه ای فکر نمیکند و سکتاریست نیستند، به شرط چاقو با دیگر بخشهای کمیته هماهنگی برخورد کردند. اینجا باید به سیاست بخشی دیگر هم اشاره کرد که از موضع خوش نیتی و خیرخواهی برای همین درجه تشکل فعالین کارگری و تاکید برمنافع کارگران، سیاست کنار آمدن با این دیدگاههای ضد سوسیالیستی را پیشه کرده است. این خط هر نیتی داشته باشد کمکی به تشکل و انسجام گرایش رادیکال و سوسیالیستی طبقه نمیکند. چون سوال اساسی هنوز مستقل از این بحثها و مستقل از اینکه درجه موافقت یا مخالفت هر کس با آن تا چه اندازه است، اینست که آیا این خط قادر به ایجاد تشکل کارگری هست یا نه؟ اگر پاسخ منفی باشد باید سیاست آترناتیوی را برای ایجاد تشکل کارگری پیش رو نهاد. در غیر اینصورت معنی عملی این سیاست قبول دوفاکتو همین دیدگاهها، تضعیف جنبش کارگری، و سکوت در مقابل مواضع تظہیر ارتجاع ضد کارگر سرمایه و تبلیغات ضد سوسیالیستی است. این هرچه باشد با هر نوع موضع کارگری فاصله عمیق دارد.

اما شاید عنوان شود که اینها با هر حزب سازی مخالف نیستند. خودشان میگویند **حزب یعنی اتحاد پرولتاریا برای نابودی نظام سرمایه داری.** و از "بستر سازی و ایجاد آگاهی ضد سرمایه داری" در میان کارگران حرف میزنند. تلقی این خط از حزب و تشکل توده ای کارگری مخدوش است. هم عملاً "سازمان ضد سرمایه داری کارگر" حزب است و هم حزب نیست. رابطه حزب و طبقه برای اینها متکی به دیدگاههای

لذا آنچه "بحران کمیته هماهنگی" نام دارد، چیزی نیست جز بن بست این خط که عملاً در ناتوانی در ارائه راه روشن و قابل تحقق و چشم اندازی برای ایجاد تشکل کارگری خود را بیان میکند. خطی که مانع اساسی تشکل کارگری در ایران را در صد سال گذشته کمونیسم و سازمانهای کمونیستی میداند و حتی به عنوان مانعی مهمتر و اساسی تر از سیستم سرکوب و سرمایه میشمرد، چگونه میتواند در مقابل سرمایه سنگر دفاع از کارگر ایجاد کند؟ خطی که هیچ راه حل روشن برای متحد کردن و متحد نگاهداشتن کارگر در مبارزه همین امروزش علیه سرمایه داران برای نقد کردن حقوقش ندارد، چگونه میتواند اساساً سرشت ضد سرمایه داری مبارزه کارگری را درک کند تاچه رسد نیرویش را به میدان بکشد و رهبری کند؟ این خط عملاً علیه حزب و تشکل سوسیالیستی طبقه کارگر است و استقلال تشکل کارگری را نه فقط به استقلال از احزاب کمونیستی و سوسیالیستی بلکه به نفرت از آنها ارتقا داده است! دیدگاههای گرایش اقلیت کمیته هماهنگی بعنوان یک مجموعه نظرات غیر اجتماعی تر و بی ریشه تر در جنبش کارگری است که بشود وقت بیشتری را برایش تلف کرد. ورژن منسجم این دیدگاهها را در قالب مکاتب ضد سوسیالیستی فی الحال روشنفکران بورژوازی نمایندگی میکنند. اگر این خط در درون جنبش کارگری میتواند خود را "چپ" بنامد و پرچم حمله به چپ را در دست بگیرد، تنها نشان میدهد که کارگران سوسیالیست با خوش بینی به این خط سیاسی عمیقاً فرقه ای و راست برخورد کرده اند. کمیته هماهنگی با این دیدگاهها یک قدم نمیتواند بردارد. طبق اظهارات اعضای همین کمیته آقای حکیمی عنوان کرده یا اساسنامه من تصویب میشود و یا

## مسئله شکل کارگری و جدلهای کمیته هماهنگی

### جنبش مجمع عمومی تنها آترناتیو مقدر و عملی است...

میان سنتهای مبارزاتی مختلف در درون طبقه کارگر است. این گرایشات توده کارگران را تحت تاثیر قرار میدهند و به سمت خود جلب و جذب میکنند. طبقه کارگر مدام در حال قطب بندی درونی، آرایش گرفتن درونی و حتی کشمکش درونی برای پیدا کردن و دنبال کردن بهترین و موثرترین راه بهبود اوضاع و رهایی خویش است. حال اگر یک حزب سیاسی بخواهد حزبی کارگری باشد و یا در درون طبقه کارگر برای خود حمایتی پیدا کند، اولین سوالی که در برابرش قرار میگیرد اینست که ما به ازاء اجتماعی آنچه که این حزب در فکر و سیاست و مبارزه نمایندگی میکند در درون طبقه کارگر به شکل گرایشی بالفعل وجود دارد یا خیر. این گرایش در چه موقعیتی در درون کل طبقه کارگر قرار گرفته است. یک سازمان سوسیالیستی رادیکال که میخواهد در درون طبقه کارگر کار بکند اصولاً باید با این فرض شروع بکند که یک جریان سوسیالیستی رادیکال در درون طبقه کارگر وجود دارد.

این تازه، گفته‌ای است مربوط به اوضاعی که نظیر ایران که سازمان سوسیالیستی مربوطه اساساً از ابتدا توسط روشنفکران و خارج محیط فعالیت سیاسی کارگری تشکیل شده باشد. وگرنه کمونیسم (گرایش مارکسیستی در آن) از ابتدا در محیط کارگری شکل گرفت و گرایش سوسیالیستی در درون خود طبقه را همراه داشت. باتوجه به خصلت روشنفکری چپ تاکید این هم ضروری است که بدیهی است که تبیین گرایش کارگری رادیکال و سوسیالیست از هویت سیاسی و ایدئولوژیکی خودش لزوماً مانند تبیین سازمان مربوطه نیست و نباید باشد. اما اگر واقعا داریم از سوسیالیسم انقلابی و رادیکال سخن میگوئیم آنوقت در اینکه یک چنین جریانی بطور واقعی در درون طبقه کارگر وجود دارد و دیگر در عصر ما بطور اجتناب ناپذیری بازتولید میشود تردیدی نیست.

است. چند صد سال مبارزه علیه سرمایه داری و روبرو شدن با سرمایه دار و دولتها و تاکتیکهایش در اشکال و صورتهای گوناگون، کارگر معاصر را در مبارزه آموخته و صاحب سنت (سنتهای مختلف) کرده است. گرایشات گوناگون مبارزاتی در درون طبقه کارگر بوجود آمده است. کارگر امروزی، درست نظیر بورژوازی امروزی در لبه انتهایی یک تاریخ طولانی قرار دارد. این تاریخ در او تاثیر گذاشته و او را به پدیده ای بسیار بالغ و پیچیده تبدیل کرده است. حتی کارگر چند قرن قبل که تازه از روستا و کارگاه کنده شده بود، ذهن و زندگی ای پخته تر و بالغ تر و شکل گرفته تر از چیزی داشت که چپ بورژوازی در مورد کارگر امروزی در فکر خود مجسم میکند.

وجه دیگر بحث ما این بود که این گرایشات ایدئولوژیکی و سیاسی موجود در درون طبقه کارگر پایه عینی احزابی هستند که به نحوی از انحاء خود را به طبقه کارگر منتسب و مرتبط میکنند. گرایش اصلاح طلبانه با تفکر و سنت و سابقه اش در درون طبقه کارگر در کشورهای مختلف وجود دارد و این پایه عینی احزاب اصلاح طلب دارای نفوذ در درون طبقه کارگر است. بهمین ترتیب گرایش انقلابی و کمونیستی وجود دارد. گرایشی که فعالین آن نسبت به تفاوت نظرات و راه حل هایشان در قبال مسائل کارگری با دیگر جریانات خود آگاهند.

مساله بر سر مرزبندیهای عمیق تئوریک نیست، بلکه بر سر مرزبندیهای واقعی مبارزاتی

بپیوندد. به این ترتیب میثوان سازمانهای رنگارنگ پرولتاریائی تشکیل داد بدون اینکه سازماندهنده و در برگیرنده کارگران باشد. سازمانهایی که خصلت پرولتاریائی خود را صرفاً از تئوری و ایدئولوژی و مواضع خود استخراج میکنند. تفکر چپ سنتی ترکیبی است از یک تصور تجریدی و ذهنی گریانه و اختیاری از پرولتاریا از یکسو و یک درک و برداشت شماتیک و تنزل گریانه از کارگر بعنوان فقیر و پابرنه از سوی دیگر. هیچیک از این برداشتها درست نیست. هر دو نشاندهنده اینست که دوقطبی حزب - توده ها یک دوقطبی چرند و بی ارزش است که بر شناخت بورژوازی از کارگر در عرصه تولید بنا شده است. این دوقطبی فقط موقعیت و تعلق طبقاتی سوسیالیستهای بورژوا را برملا میکند و بس.

... در همین رابطه و در سطحی مشخص تر، ما به گرایشات واقعا موجود در درون طبقه کارگر اشاره میکنیم. این گرایشات حاصل تاریخاند. اگر کسی در سال ۱۸۴۷ تعبیری از کمونیسم بدست داده باشد، کارگر یک قرن بعد دیگر این تعبیر را میشناسد. به هزار و یک شکل این کمونیسم با طبقه کارگر در طول یک قرن مرتبط شده، کارگر با الهام از آن مبارزه کرده، صاحب نظران بوجود آمده اند و جدل کرده اند، احزاب تشکیل شده اند، انقلابات صورت گرفته است و غیره. طبقه کارگر به دلیل اینکه بخش زنده ای از جامعه است دیگر بعد از یک قرن و بیش از آن از مانیفست کمونیست، مارکسیسم و کمونیسم را به پدیده ای درونی برای خود تبدیل کرده است.

این کمونیسم در درون طبقه کارگر محصولات عینی ای بوجود آورده

خیر و اشکال این اعتراض کدامند و غیره چیز زیادی نمیداند. این چپ کمترین تبیین و تحلیل را از این مساله دارد که کارگر در آنسوی تولید و اشتغال در اجتماع چیست.

وقتی یک بورژوا واقف میشود به اینکه سوسیالیست است و باید کاری بکند، بدو دلش بحال فقرا سوخته است و معتقد شده است جامعه نباید به فقیر و غنی تقسیم گردد. مارکس در مانیفست کمونیست درباره اینگونه سوسیالیسم بورژوائی بدقت سخن گفته است. سوسیالیسم بورژواها برای نجات محرومان و فقرا. این دیدگاه عیناً به تئوری حزب اینها منتقل میشود. از یکسو به مارکس رجوع میکند و درباره پرولتاریائی میخواند که سوسیالیسم تئوری انقلاب اوست، آگاه و منضبط است، حکومت خود را برقرار میسازد، جامعه را دگرگون خواهد کرد و به عالیترین اشکال ممکن اداره خواهد کرد و غیره. از سوی دیگر به جامعه موجود خود مینگرد و "پرولتاریا" را در این انسانهای "محروم و نا آگاه و پابرنه" پیدا نمیکند.

در نتیجه "پرولتاریا" بتدریج برای او مشخصه کسانی میشود که رشد و آگاهی مورد نظر را یافته اند تا به حزب او و مبارزه ای که او تعریف کرده است ملحق شوند. به این ترتیب حزب ایشان خود به شاخص و محک پرولتر بودن تبدیل میشود. کارگر زنده و حی و حاضری که خارج از این حزب و جریان قرار بگیرد به سختی ممکن است بعنوان پرولتر به رسمیت شناخته شود. پرولتاریا بخشی میشود که توانسته است آن ایدئولوژی طلائی، انضباط طلائی و از خود متشکری طلائی سازمان را قبول کند و به سازمان

## مسئله تشکل کارگری و جدلهای کمیته هماهنگی

### جنبش مجمع عمومی تنها آترناتیو مقدر و عملی است...

جامعه‌ای که در آن طیف رادیکال و سوسیالیستی کارگری وجود نداشته باشد، جامعه‌ای است که در آن سرمایه داری وجود نداشته است. قدمت سوسیالیسم کارگری به قدمت خود سرمایه‌داری است و اکنون قریب یک قرن و نیم است که جناح رادیکال این سوسیالیسم کارگری مستقیماً از مارکسیسم الهام می‌گیرد. به بیان دیگر بحث ما اینست که حزب به معنایی که معمولاً از آن حرف می‌زنیم، یعنی یک تشکیلات تعریف شده، صرفاً یک تعین خاص از یک واقعیت اجتماعی وسیعتر است. واقعیتی که یک وجه آن وجود اجتماعی یک گرایش و حرکت بالفعل در درون طبقه کارگر است و وجه دیگر آن وجود تشکیلاتها، برنامه‌ها و غیره. حزب صرفاً تشکیلاتی متشکل از افراد نیست که بر مبنای توافق بر سر برنامه و اساسنامه گرد هم آمده اند. حزب حاصل بلوغ روندهای تاریخی است که طی آن ماتریال کافی در سطح جامعه، در درون طبقه کارگر بشکل گرایش‌ها و سنتها و فعالین، و نیز در قالبهای سیاسی و برنامه‌ای، برای پیدایش یک سازمان که بتواند این حرکت اجتماعی را سازماندهی و رهبری کند بوجود آمده است... **پایان نقل قول.**

#### چه باید کرد؟

همانطور که بالاتر طرح شد، اگر تلاشهای تاکتونی تاکنون موفق به ایجاد تشکل کارگری نشدند، **چگونه میتوان تشکلهای کارگری را در وضعیت و تناسب قوای امروز ایجاد کرد، سرپا نگهداشت، دوافکتو آن را تحمیل کرد، و عملاً و اثباتاً طبقه کارگر را در جدال طبقاتی جاری برسر سرنوشت آتی و آتی خود در مقابل سرمایه به میدان کشید؟** کارگران مبارزه و سوسیالیستهای جنبش کارگری بجای وارد شدن در بحث برسر مقولات باید

اجتماعاً و اثباتاً به این سوال جواب دهند. آیا اگر اختناق اسلامی مانع اساسی در ایجاد سازمانهای کارگری است باید سوال را از دستور خارج کرد؟ باید منتظر فضای بازتر شد؟ خود همین فضای باز اساساً چگونه متحقق میشود؟ کارگر بعنوان یک طبقه اگر بخواهد وارد سیاست شود و برای امر خود و به این اعتبار جامعه به میدان بیاید امروز چکار باید بکند؟ روشن است سیاست مقابل با احزاب چپ به تشکل کارگری منجر نمیشود و کسی این را سرسوزنی جدی نمیگیرد. اما تئوری اختناق را بسط دادن و عدم امکان ایجاد تشکل کارگری را گرفتن نیز به یک نتیجه منجر میشود. کارگران سوسیالیست تنها میتوانند با ارائه آترناتیو خود هم پاسخ این گونه "بحرانها" را بدهند و هم عملاً دست بکار ایجاد تشکل کارگری شوند. مسیر این کار از درک روشن تناسب قوا و اتخاذ سیاست و استراتژی‌ای می‌گذرد که مانع اختناق را فلج کند. اعمال فشار و زور اختناق بالا را تنها میتوان با اعمال فشار و زور توده کارگر در پائین مهار کرد. و این ما را به ریل واقعی تلاش برای ایجاد تشکل در متن مبارزه جاری طبقاتی کارگران با اتکا به نیروی خود کارگران میرساند. جنبش عمل مستقیم کارگری و مجمع عمومی تنها راه برون رفت از بحران امروز است.

#### چرا جنبش مجمع عمومی کارگری تنها راه حل امروز است!

در کشورهایی مانند ایران، که اختناق و سرکوب عریان و ارزان نگهداشتن نیروی کار شرط سرپا نگهداشتن سرمایه داری است، تشکل مستقل کارگری و رسمیت داشتن آن از جانب دولت، هر دولتی، تابعی از تناسب قوای سیاسی است. یعنی ایجاد عملی سازمان کارگری در گرو هیچ

#### مبارزات آن را به سرمایه داران و دولت شان تحمیل کرده باشد.

مادام که به این وضعیت نرسیدیم، و برای رسیدن به چنین وضعیتی، باید به اشکالی از تشکل کارگران رجوع کرد که؛ اولاً، امکانپذیر باشد. ثانیاً، متناسب با توازن قوای طبقاتی موجود امکان و ظرفیت گسترش داشته باشد. ثالثاً اختناق سیاسی و کافرما و سرمایه داران ناتوان از ممانعت با آن باشند.

این چگونه ممکن است؟ مگر امروز اعتصاب غیرقانونی نیست؟ پس چرا اعتصاب به وفور صورت می‌گیرد؟ چرا نمیتوان در شرایطی که **اعتصاب به وفور صورت می‌گیرد، نوعی از تشکل کارگری هم به وفور** وجود داشته باشد؟ این امر تنها با اتکا به توده عظیم کارگران و دخالت دادن آنها و بمیدان کشیدنشان برای مسائل اساسی و خواستههای عمومی و مبرم طبقه کارگر ممکن است. یعنی متکی شدن به دینامیزم مبارزه اقتصادی طبقه کارگر و متشکل کردن کارگران بر همین محور و برای همین خواستها. در دنیای واقعی و غیر فرقه ای تنها وقتی فعال و رهبر کارگری میتواند کارگر را بمیدان بکشد و بدرجه ای تشکل و توان تشکلش را نگاه دارد و حتی ارتقا دهد، که نه روی عقاید و باورهای خودش بلکه دقیقاً روی محوریتین خواست و اعتراض کارگر در همان روز و مقطع معین متکی میشود. خواست و مطالبه ای که ظرفیت این را دارد که **کل کارگران** را به میدان بکشد و رودرروی کارفرما و سرمایه دار و دولت قرار دهد. نگاهی به اعتصابات متعدد کارگری در ایران نشان میدهد که آنچه کارگر را در موقعیت معینی بطور اتومات وارد نبرد رو در رو میکند، همان درد مشترک کارگران و همان منافع عمومی کارگران است که در خواست یا خواستهایی تجلی می‌یابد. نکته اساسی اینست که همین مکانیزم است که اعتصاب و اعتراض و اتحاد و تشکل را موجد میشود و نه چیزی

## مسئله تشکل کارگری و جدلهای کمیته هماهنگی

### جنبش مجمع عمومی تنها آلت‌رناتیو مقدور و عملی است...

بیرون این پدیده.

تجارب اعتصابات و مبارزات موفق کارگری نشان میدهد که مجمع عمومی کارگری تنها سیاستی است که اراده جمعی کارگران را مستقیم بمیدان میکشد و تضاد منافع آنها را در مقابل سرمایه دار و کارفرما و دولت برجسته میکند. مجمع عمومی پتانسیل عظیم اعتراض کارگری را آزاد کند. مجمع خود کارگران است. هیچ امتحان "ایدئولوژیک" برای پیوستن و شرکت در آن از کارگر نمیگیرند. لازم نیست از پیش به فرمولهای اساس نامه ای قسم خورده باشد یا اعلام تعهد کرده باشد. روشی است که ساده و عاری از بحثهای کلیشه ای و مقولات بیربط به کارگران و منافع آئی و آئی آنهاست. ظرفی است که توده کارگر را مستقیماً در امر عمومی اش شریک میکند. ظرفی است که به بهترین شکلی و بنا به کارکرد آن در مقابل بوروکراسی و مناسبات گرو کشانه و فرقه ای است. کارگر در مجمع عمومی اختیارش را به کسی نمیدهد، خود مستقیماً همراه با همکارانش در امر روزش شریک و دخیل است. نماینده یا نمایندگان مجمع عمومی نیز نه دارای حقوق و اختیارات ویژه بلکه سخنگویان اراده جمعی و توافق کارگران در مجمع عمومی اند و موظفند از همان مکانیزم به کارگران گزارش دهند. مجمع عمومی ظرف آموزش کارگر و **تضمین دخالتگری مستمر** او برای منافع واقعی خویش است. مجمع عمومی مظهر قدرت جمعی کارگر و به صحنه آوردن توان متشکل اوست. از آنجا که رهبر و نماینده کارگری در چنین سنتی متکی به نیروی جمعی کارگران است و حمایت این نیرو را پشت سر خود دارد، امنیتش در مقابل اختناق و پلیس سیاسی بسیار بیشتر است. سنت مجمع عمومی

هم اکنون و در اعتصابات مختلف یک نقطه اتکا و قدرت مبارزه کارگری است. کارفرما وقتی با اجتماع متحد کارگران روبرو میشود قادر به انجام کار زیادی نیست. در شرایط حاضر مجمع عمومی در دسترس ترین، زمینی ترین، و ممکن ترین شکل از تشکل کارگران در مبارزه علیه سرمایه داران برای دفاع از حقوق خویش است. نه نیازی به اجازه و ثبت دارد و نه هیچ فرمول غامض و اساس نامه ای میخواهد. کارگر به هر دلیل که تشخیص میدهد منافعش در خطر است در صحن کارخانه، در غذاخوری و غیره مجمع عمومی میگیرد. تصمیم میگیرد و برای اجرای تصمیماتش نمایندگان را انتخاب میکند. مجمع عمومی در دوره اعتصاب بیشترین قابلیت را دارد چون کارگران دسته جمعی میتوانند در هر مورد سیاست و تاکتیک شان را تعیین کنند و متحدانه پشت آن بروند. تجارب مجمع عمومی در اعتصابات کارگری و از جمله در نساجیهای کردستان در متن اعتصاب نمونه بسیار ارزنده ای بدست داده است.

تجارب ایندوره نشان داده است که تلاش برای ایجاد تشکل **بیرون سوخت و ساز مبارزه کارگری و جدا از اعتراض جاری کارگران** به نتیجه ای نمیرسد. ما مخالف تشکل فعالین کارگری و نهادها و انجمنهای طبقه کارگر نیستیم. طبقه کارگر میتواند و باید در اشکال متنوع متشکل شود. هر نوع تشکل کارگران مکانی در مبارزه کل طبقه علیه سرمایه دار. اما تا به بحث ایجاد تشکل توده ای و مستقل کارگران مربوط است، روشهای تاکنونی بیشتر به روشهای جریانات چریکی و سنت سوسیالیسم بورژوائی شبیه اند که دست بر قضا کمیته هماهنگی ادعای مخالفت با آن دارد. اما خودش همینطور عمل میکند.

برای هر کارگری ماحصل پراتیک اجتماعی به هر حال بیان دقیق تری از دیدگاههای واقعاً موجود است.

#### جنبش مجمع عمومی منظم کارگری را تقویت کنیم!

هر کارگر باید این فرضش باشد که طبقه کارگر در مختنق ترین جوامع هم درجه ای از تشکل و سوخت و ساز درونی را دارد. هر نوع تحرک و اعتراض و سازماندهی به اعتصاب کارگری متکی به مکانیزمهای اجتماعی درون طبقه اند. نتیجتاً هیچ فعال کارگری و بویژه هیچ سوسیالیستی نمیتواند سیاست سازماندهی کارگری و تقویت درجه تشکل کارگر را از این داده های اجتماعی منفک کند. تشکیل مجمع عمومی بطور منظم یعنی تحمیل دو فاکتو تشکل کارگری. امروز وظیفه هر کارگر سوسیالیستی از جمله کارگران مبارز و متشکل در کمیته هماهنگی اینست که بعد از این تجارب و نتایج بیحاصل آن، تلاششان را روی متشکل کردن کارگران در مقیاس کارخانه و فرا کارخانه و سراسری متمرکز کنند. برای سوسیالیستها در اوضاع کنونی و برای مقابله با هر نوع تضعیف جنبش کارگری، میرمترین کار تلاش برای تشکیل مجمع عمومی کارگری بشکل منظم و تبدیل آن به یک سنت قوی و کارا در جنبش کارگری است. باید تاکید کرد که طبقه کارگر در ظرفیتهای متعددی متشکل میشود. برای هر شکل تشکل کارگران که مجموعاً طبقه را در مقابل سرمایه تقویت میکند و آماده تر میسازد باید تلاش کرد. اما نباید این نکته را از چشم دور داشت برای توده کارگران مسئله به شکل دیگری مطرح است.

کارگری که در منگنه اختناق و فقر گیر کرده است، تنها وقتی میتواند وارد اعتراض شود و به قولی "هزینه" بدهد که **همه دردمان را فریاد میزنند**. مبارزه و تشکل طبقه و ارتقای آن به این اعتراض جاری و بیوقفه متکی است و محیط طبیعی این اعتراض کارخانه ها و محلات کارگری هستند. نقطه شروع بحث تشکل توده ای طبقه کارگر نیز همینجاست و مجمع عمومی کارگران را نیز باید همینجا برپا کرد. مجمع عمومی کارگران در متن هر اعتراض و اعتصاب امروز و تبدیل آن به یک سنت قدرتمند و رایج اعتراضات کارگری، تضمین عروج مجدد جنبش شوراهای کارگری فردا است. مجمع عمومی کارگری امروز که قادر شده اند دوفاکتو خود را تحمیل کنند و در همین متن تناسب قوا را در جنبش کارگری و در جامعه عوض کرده اند، با هر تغییر تناسب قوای عمومی تر این قابلیت را دارند که بلافاصله به شوراهای کارگری تبدیل شوند. شورای کارخانه متکی به مجمع عمومی است و مجمع عمومی رکن اساسی شورای کارگری است.

تقویت جنبش مجمع عمومی کارگری تنها راه عملی و مقدور و اثباتی گرایش سوسیالیستی جنبش کارگری برای برون رفت از وضعیت فعلی است. \*

### آثار منصور حکمت را بخوانید!

برای هر کارگر و کمونیستی که به برپائی جامعه ای سوسیالیستی فکر میکند و آن را امری مبرم و ممکن میداند، منصور حکمت یک گنجینه غنی آموزش است.

<http://hekmat.public-archive.net/>  
[www.m-hekmat.com/](http://www.m-hekmat.com/)



## حق با ما بود!

### سخنرانی افتتاحیه علی جوادی در پلنوم دوم حزب (۱)



اسلامی خدمت میکنید"، به ما گفتند "نماینده بورژوازی بزرگ" هستید. به ما این اواخر گفتند که "پرو رژیم" هستیم. "دشمن مردم" هستیم. به ما گفتند که "شغل شرافتمندانه" برای خودتان پیدا کنید. هر اتهام زشتی از این جنس را به طرف ما پرتاب کردند. اصلا از پرتاب تبلیغات زشت به طرف ما دریغ نکردند. راستش دیگه گوشمان از این اتهامات پر شده است؟! پوستمان هم کلفت تر شده است! این بهای پایداری بر خط کمونیسم منصور حکمت است. همه این اتهامات را هم با تمام قدرت ماشین تبلیغاتی شان به طرف ما پرتاب کردند که نگذارند در دوران جدید و تولدمان شکل بگیریم. هر اتهامی که میشود به احزاب دست راستی و مرتجع زد به طرف ما کمونیستهای کارگری پیگیر پرتاب کردند، چرا که پرچم کمونیسم منصور حکمت را نمیخواستیم بر زمین بماند. چرا که ما ادعا کردیم که رهبری حزب کمونیست کارگری نماینده خطی نیست که ملزومات پیروزی کمونیسم را در ایران فراهم کند. آن خطی نیست که حزب را، کمونیسم کارگری را به نیرویی سازمانده و رهبر در اعتراضات جامعه تبدیل کند. نیرویی که بتواند قیام کارگری و کمونیستی را سازمان دهد. ما چنین آرزویی برای حزب کمونیست کارگری داشتیم. اما متأسفانه در مقابل برایمان آرزوی نابودی کردند. به حرمت سیاسی و شخصیت و اهداف و تاریخ زندگی سیاسی ما حمله کردند. هویت سیاسی ما را زیر سؤال بردند. فقط این نبود که انتقاد سیاسی میکنند، که میتواند در هر حزبی مجاز باشد و باید باشد. مساله به کمپین ترور شخصیت اکنون تبدیل شده است. به تبلیغات روزانه این حزب علیه ما نگاه کنید. آیا حرمتی

یکی از سخت ترین تصمیمات سیاسی زندگی هر کدام از ما بود، اما اگر برگردیم و دقیق و علل این تصمیم گیری را مورد بررسی مجدد قرار دهیم، باید بگویم که حق با ما بود. چرا که حزب کمونیست کارگری دیگر نماینده کمونیسم منصور حکمت نیست. آن حزبی نیست که ما با افتخار در آن فعالیت میکردیم. آن حزبی دیگر نیست که منصور حکمت پایه ریزی کرد و در نقشه سیاست ایران قرار داد. حزب کمونیست کارگری هر روز دارد نسبت به کمونیسم منصور حکمت بیگانه میشود و ما بروزات و تأثیرات این دوری را مشاهده میکنیم. امروز آن سیاستهایی که ما آرمانها، زندگی سیاسی و اهداف خودمان را با آن معنی کرده بودیم، برایش دوندگی میکردیم، دیگر در حزب کمونیست کارگری نمایندگی نمیشود. حق با ما بود که جدا شویم. راه کمونیسم منصور حکمت را در حزب دیگری دنبال کنیم.

ما بخاطر این تصمیم کمونیستی مان زیر ضرب تبلیغاتی بسیاری قرار گرفتیم. به ما گفتند که "قدرت طلبیم!" "نمیدانم چگونه کسانی که طرفدار "رهبری جمعی" در مقابل طرح لیدرشیپ بودند، قدرت طلبند! مگر ما در حزب کمونیست کارگری در راس بالاترین ارگانهای حزبی نبودیم؟! برای ما عجیب بود. این اتهام کلاسیکی است که همواره راست جامعه به طرف ما کمونیستها پرتاب میکند. و ما امروز شاهد این هستیم که رهبری حزب کمونیست کارگری چنین اتهاماتی را به طرف ما پرتاب میکند! به ما گفتند "کوتوله های سیاسی" هستید. به ما گفتند اگر از این حزب بروید "هیچ چیز نیستید". به ما گفتند که موجودیتان را فقط با بودن در حزب کمونیست کارگری میتوانید معنی کنید. "در غیر اینصورت هیچ چیز نیستید." به ما گفتند "جنگ سردی هستید"، "مک کارتیستی هستید"، به ما گفتند "ضد لنین هستید"، به ما گفتند "به رژیم

را به جامعه میشناسانیم. من این بودن و موقعیت را مدیون نفس فعالیت مان و کار روتین و مداوم و خط مشی و پرچم خود میدانم. ما توانستیم در این مدت روتین کار کنیم. در اعتراضات درگیر باشیم. در سیاست جاری درجینش کمونیسم کارگری دخیل باشیم. در جدالهای موجود در جامعه دخیل باشیم. این رمز موجودیت و موقعیت کنونی ما است. ما ماندیم چرا که خط پیشروای را در کمونیسم کارگری نمایندگی میکردیم.

رفقا ما آن شرایط جنینی و ابتدایی را که هر موجودی که متولد میشود و چشم به جهان باز میکند دیگر از سر گذرانیم. ما متولد شده ایم، داریم راه می رویم و کارمان را میکنیم. ما توانستیم که اولین و سخت ترین دوران موجودیت هر موجودی را که دوران ابتدایی اش است را از سر بگذرانیم. شاید اگر بخواهم مقایسه ای بکنم. توانسته ایم که دورانی که نوزاد حتی قادر نیست سرش را روی گردن و تنش نگهدارد را از سر گذرانده ایم. ما الان میتوانیم انداممان را تکان دهیم. سیاست اتخاذ کنیم. ما توانسته ایم به این موجودیت شکل دهیم.

### حق با ما بود!

نکته دیگری که میخواهم تاکید کنم این است که "حق با ما بود!" حق با ما بود که انتخاب کنیم که در شرایطی که برای ما ایجاد کردند، از حزب کمونیست کارگری جدا بشویم. حق با ما بود که پرچم دیگری را بلند کنیم. حق با ما بود که کمونیسم منصور حکمت را نمایندگی کنیم. و این نمایندگی را به طور مجزا از سیاست و سازمانی که حزب کمونیست کارگری اکنون نماینده آن است، به پیش ببریم. ما از حزبی جدا شدیم که که خود ما در شکل دادن و پیشروی آن بدون شائبه از ابتدای شکل گیری اش، در ساختنش، در موقعیت کنونی آن، نقش داشتیم. علیرغم اینکه جدایی از حزب کمونیست کارگری

رفقا من سعی می کنم در گزارش و صحبت خودم نگاه خیلی اجمالی و کلی از زمانی که حزب تاسیس شد به خودمان بیندازم. نگاهی به ویژگی های ما، به تصمیم گیری هایمان و راهی را که تاکنون طی کرده ایم. و اینکه اولویت هایمان در کلیتش چه باید باشد. اینکه از چه سنتهایی باید جدا شویم تا بتوانیم به جلو برویم. یکی از نکاتی که می خواهم بر آن تاکید کنم همین مساله جدایی و گسست از برخی سنتها است. مواردی که در بحث من ارائه می شود هر چند که مواردی هستند که در هیأت دایر دفتر سیاسی بحث شده است اما در مورد گزارش من بطور مشخص بحث نشده است. به این اعتبار نقاط ضعف این گزارش متعلق به من است.

### ما ماندیم!

ابتدانا می خواستم به همه شما تبریک بگویم. دوست دارم با این شروع کنم که به همه کادرها و همه اعضای حزب که یک دوره فعالیت شش ماهه را از سر گذرانده اند، تبریک بگویم. ما ماندیم. ماندیم و بودندمان و وجودمان در اینجا حائز اهمیت است که توانستیم باشیم. توانستیم زیر فشاری که متأسفانه بخشی از جنبش کمونیسم کارگری، مشخصاً حزبی که از آن جدا شدیم، برای نبودن ما و نابودی ما فعالیت کردند. رفقا ما توانستیم با استقامت، علیرغم تمام فشارها بمانیم و فعالیتمان را انجام بدهیم. ما توانستیم بمانیم و توانستیم به موجودیتی حزبی از نوع کمونیستی کارگری شکل بدهیم. نفس اینکه ما توانستیم باشیم، نفس بقای ما حائز اهمیت بسیار است. و این واقعیت را باید به رسمیت شناخت. ما ماندیم! و امروز یک بازیگر جدی جنبش کمونیسم کارگری هستیم. نیرویی در صفوف جنبش کمونیسم کارگری، که صف و خط متمایزی را نمایندگی میکنیم و داریم این صف

## حق با ما بود!

## سخنرانی افتتاحیه علی جوادی در پلنوم دوم حزب...

باقی گذاشته اند؟ جای تاسف است. اما ما ماندیم و علیرغم این تبلیغات زهراگین کارمان را کردیم. همین شش ماه فعالیت ما نشان داد که تمام "دعوای" ما بر سر موازینی بود که کمونیسم کارگری باید نمایندگی میکرد. اصولیت مواضع کمونیستی و سیاستهای عملی و روشهای ما ثمره اولیه خود را نشان داد. ما موظف بودیم که این انتخاب سیاسی معین را بکنیم. اگر ما هم نمیکردیم این وظیفه بر دوش دیگرانی قرار میگرفت که این ضرورت را درک میکردند و باید به آن پاسخ میدادند. ما حق داشتیم که حزبی را بخواهیم که سازمانده و رهبر باشد. حزبی که "مفسر" نباشد. حزبی که بتواند نیروی سیاسی ای را در جامعه جا به جا کند. از نقطه آ به نقطه ب ببرد. اعتراضات را سازماندهی و رهبری کند. متأسفانه خط حاکم بر حزب کمونیست کارگری این حزب را صرفاً به یک ماشین افشاکری و تبلیغاتی آنهم از نوع پوپولیستی اش تبدیل کرده است. زمانی که ما جدا میشدیم تعداد کادرهای حزب در ایران از ... تجاوز نمیکرد. تمام حرف ما این بود که با این تعداد نمیتوان قیام را سازماندهی کنیم. انقلاب کارگری را سازماندهی و رهبری کنیم. اما بخش دیگر رهبری آن حزب هرگز نتوانست به ضعفها و کمبودهای خودشان نگاهی عینی و واقعی بیندازند. در عوض در مقابل ما را متهم به روحیه شکنی کردند. گویا کادرهای مرکزی این حزب اگر واقعیت را بشنوند، روحیه شان خراب میشود؟ گویا اگر ارزیابی ایزکتوی از موقعیت خود در جامعه داشته باشند، "لیست سیاه" بهشان ارائه داده ایم. حزبی که چشمش را به واقعیت وجودی خودش می بندد دیگر حزبی نیست که منصور حکمت پایه گذاشت. چیز دیگری است.

## از کدام سنتها باید گسست!

من شخصا فکر میکنم که حزبی را

اقدام و جهت ما باید آگاهانه و نقشه مند باشد. ما باید از خصوصیتی که در دوره بعد از مرگ منصور حکمت، در دوره انشعاب و جدایی در حزب کمونیست کارگری شکل گرفت، باید با این سنتها تسویه حساب کنیم. ما نباد بگذاریم که "انصاف" کمونیسم منصور حکمت، "انسانگرایی افراطی اش"، "همیستگی" و "رفاقت کمونیستی اش" از جنبش ما دور شود. اما متأسفانه ما در رهبری حزب کمونیست کارگری شاهد افول سریع این خصوصیات پایه ای سنت کمونیسم کارگری هستیم. اگر از یک حزب کمونیستی انسانگرایی اش را بگیریم، اگر انصافش را بگیریم، در آن صورت فقط ابزاری در اختیار دارید. ابزاری که اصلاً "مقدس" نیست. این خصوصیات منفی در حزب کمونیست کارگری شکل گرفته است. انسانگرایی ماست که ما را از سنتهای پوپولیستی و بلوک شرقی در سیاست عملی و رفتار سازمانی و سیاسی مجزا میکند. به نظر من کمونیسم کارگری بدون انسانگرایی یک نیروی "زحمت" است. قاطع است، اما چندان دوست داشتنی نیست. در دل مردم نفوذ نمیکند. نخواهد کرد. بجایی هم نخواهد رسید. برای همین است که همواره بهمراه "نادر" تاکید کرده ایم که اساس سوسیالیسم انسان است. و این فقط بر خلاف رفتار کنونی حزب کمونیست کارگری برایمان شعار نیست. روش فعالیت روزمره و نگاهمان به انسان است. انسان سیاسی برایمان ابزار نیست. انسان است، با تمام علائق و عاطفه و نقطه نظرات و سیاستهایش.

در حزب منصور حکمت انصاف اصل بود. انصاف در برخورد به خودش، در برخورد به منتقدین اش، انصاف حتی در برخورد به دشمنانش. حزبی بود که منصفانه قضاوت میکرد. خودش را بیرون از واقعه قرار میداد و در باره خودش قضاوت منصفانه میکرد. اما اکنون انصاف سیاسی در آن حزب

که ترک کردیم فقط بخاطر برخی مسائل سیاسی و سازمانی نبود. برخی سنتها و روشها و رفتارها که سنت رایج در آن حزب است را هم باید آگاهانه ترک کنیم و آن راه را نرویم. چرا که نتیجه اش را حداقل دیده ایم. دیده ایم که در عمل به کجا میرسد. چگونه بعد از چندین سال فعالیت، ما حاصل سازمانی کارش این است که هست. ما باید از شکست خط سازمانی این حزب در تحولات سیاسی درس بگیریم. و از این خط تماماً جدا شویم و یک گسست کامل انجام دهیم. ما نباید به لحاظ سازمانی و عملی ادامه رفتار و سبک کاری باشیم که بر حزب کمونیست کارگری حاکم است. ما دیده ایم که آن خط مشی سازمانی چه بر سر این حزب آورده است. واقعا جای تاسف است. امروز به وضوح میشود دید که این خط مشی راه به جایی نبرده است. در اعتراضات دوره اخیر دانشگاه شکست این خط مشی را می بینیم. این حزب اکنون به لحاظ خط مشی سازمانی به یک بن بست رسیده و عملاً دچار بحران است. بگذار انکار نکنند، مهم نیست. واقعیت بر ما روشن است. نقطه قوت تحولات حاضر همان مساله ای است که ما بر آن انگشت گذاشتیم. ما گفته بودیم که بدون رهبران عملی هر اعتراضی نمیتوان در زمین سیاسی سازماندهی کرد. نمیتوان نیرو جابجا کرد. ما گفته بودیم که باید رهبران عملی را در حزب جا داد. این رهبران را متشکل و منسجم کرد. ما گفته بودیم که نمیتوانید از فرای سر رهبران عملی هر اعتراضی مهر خود را بر اعتراضی بزنید. تبلیغ کافی نیست. تلویزیون کافی نیست. باید سازمان داد و سازمان دادن نیازمند سازمانده و رهبر است. حق با ما بود. اعتراضات ۱۳ آذر این واقعیت ساده را بار دیگر اثبات کرد.

ما باید از خصوصیتی در حزب کمونیست کارگری بطور کامل دور شویم و از آنها بگسلیم. این

کمرنگ شده است. انصاف را تابع مصالح سیاسی روزمره کرده اند. استانداردهای دوگانه، اخلاقیات دوگانه رواج قابل ملاحظه ای در حزب کمونیست کارگری پیدا کرده است. حقیقت سیاسی مستقل از اینکه این حقیقت کدام منافعی را به پیش میبرد یا میتواند به پیش ببرد، عملاً تحت الشعاع قرار میگیرد. مهم نیست که آدم با دوست و رفیق خودش منصف باشد. مهم این است که با مخالف سیاسی ات منصف باشی. در مورد خودت قضاوت منصفانه بکنی. در نقد سیاسی ات منصف باشی. در پیشبرد اهداف منصف باشی.

حزب کمونیست کارگری در حال حاضر دیگر حزب هم رفرم و هم انقلاب نیست. حزبی است که رفرم را در مقابل انقلاب می بیند. و انقلاب را هم انقلاب خلقی می بیند. و این یکی از خصوصیات پایه ای جریانات پوپولیستی در جامعه است. اگر برای رفرم و تغییرات محدودی هم مبارزه میکنی، متهم به رفرمیست بودن میشوید. الان می بینیم که در این حزب سیاستهایی تبلیغ میشود که فکر میکنند "تحریم اقتصادی" باعث جاری شدن مبارزات مردم میشود. باور کنید، عین این تزه های "بیمارگونه" را سیاه روی سفید ارائه کرده اند. باورش سخت است. موقعی که ما تحریم بانکها را محکوم کردیم و اعلام کردیم که این تحریم باعث گسترش مشکلات مادی زندگی مردم عادی خواهد، این رفق ما را به حزب طرفدار رفسنجانی متهم کردند. یک کلمه در محکومیت تحریم بانکی که شکل تعیین کننده تحریم اقتصادی است بیان نکردند. گفتند که بانکهای دولتی تحریم شده اند. مثل اینکه در دوران صدام بانک خصوصی هم موجود است. ایرادشان به "دولتی" بودن این بانکها بود؟! تئوریشان این بود که این فشارها باعث جاری شدن مبارزات مردم میشود. مردم فقیر تر میشوند و اعتراضشان جاری میشود. و جاری شدن این اعتراضات باعث قرار گرفتن ما در راس اعتراضات میشود.

ما نمیتوانستیم

## حق با ما بود!

### سخنرانی افتتاحیه علی جوادی در پلنوم دوم حزب...

در حزبی باشیم که نماینده چنین سیاستهایی است. فقط یک لحظه تصور کنید ما می مانیم و باید امروز صاحب حزب "اکس مسلم" میشدیم. جریانی که عملاً یک ابزار تروریسم دولتی در مقابله با تروریسم اسلامی است. همان نقشی که کلیسای پاپ در این دوران دارد دنبال میکند. یک رکن فعالیت دستگاه مسیحیت امروز ضدیت با اسلام است. ما هم مخالف تا به آخر اسلام و اسلامیت و جنبش اسلام سیاسی هستیم اما از موضع کمونیستی و ضد مذهب خودمان. نه از موضع اکس مسلم. نه از موضع راست در برخورد به این جدال. ما متعلق به جنبش دیگری هستیم. تصور بکنید من و شما و برخی دیگر بعد از ۳۰ سال و ۳۵ سال، اگر نگم بیشتر که به کسی بر بخورد، فعالیت کمونیستی و کمونیسم باید میرفتیم و اسممان را در سازمان اکس مسلم می گذاشتیم. سازمانی که تمام هنرش این است که بگوید من از اسلام برگشته ام. من کمونیست شرم دارم به خودم بگویم اکس مسلم. ما پرچم مذهب زدایی و پرچم دفن اسلام و اسلام سیاسی را در دست داریم. اکس مسلم نیستیم. بخاطر اینکه اجتماعی شویم، امکانات تبلیغاتی بگیریم، راست نمیشویم.

ما اگر جدا نشده بودیم باید اکنون مبلغ سیاستهایی به شدت مخرب در کمونیسم کارگری میشدیم. ما نمی گیم که هر که با ما نیست، بر ماست. دشمن ماست. ما نماینده سیاستی نیستیم که نیروهای جنبش خودمان را نابود کنیم. به مشکلات و بیماری های درون جنبش خودمان مخرب برخورد کنیم. فراموش کنیم که علیرغم راست رویها و "چپ رویها" به هر حال نیروهای جنبش ما هستند. بخشی از موجودیت جنبش اجتماعی ما هستند. ما چشممان را نبسته ایم و نمی گویم که در جنبش کمونیسم کارگری فقط یک حزب وجود دارد آنهم حزب کمونیست کارگری و لاغیر. اما امروز حزب

کاری که بعد در مقابل خود قرار دادیم شیرین و لذت بخش بود. درست مثل دورانی که دیوار برلین سقوط کرده بود و ما علیرغم سختی کار با قدرت و سربلندی کار میکردیم. الان چنین شرایطی در حزب خود داریم. برای من که شخصا این طور است. دیوار برلین فرو ریخته بود. شوروی سقوط کرده بود. فشار عظیمی در جامعه روی کمونیسم و کمونیستها بود، اما یادم هست که بهترین دوران و سربلندترین دوران فعالیت کمونیسم کارگری بود. دورانی بود که سرت را بالا میگرفتی و کارت را میکردی. مجبور نبودی مرتب بگویی که من با این سیاستها در حزب خودم تداعی نمیشوم. هر ذره حزب کمونیست کارگری باعث افتخار بود. ما از حزب کمونیست کارگری جدا شدیم تا آن حزب را مجددا بسازیم و از سنتهایی که ازش عبور شده است، گسست کاملی داشته باشیم.

#### کدام حلقه برای پیشروی؟

مساله دیگر این است که ما به کجا باید برویم؟ چگونه باید برویم؟ با چه سیاستهایی باید برویم و با چه سیاستها و روشهایی باید مرزبندی کنیم؟ هر حزبی اگر بخواهد به جلو برود باید مسیر راه خود را بشناسد. باید بداند که به کجا می خواهد برود؟ چگونه می خواهد این مسیر را طی کند. چه حلقه هایی را باید در دست بگیریم. از این رو ما باید مراحل رشد سازمانی خودمان را بشناسیم. باید از این مسیر و تحولاتش تصویر روشنی داشته باشیم. ما باید چگونگی سیر تبدیل خود به یک جریان اجتماعی را بشناسیم. آن موقعیتی که ما را به یک حزب پر تحرک کمونیسم کارگری تبدیل میکند، بشناسیم. تمام کادرهای ما، رهبری ما، باید در هر لحظه بدانند که در کجای نقشه عمل پیشرفت حزب قرار دارند. چه تمایز ویژه ای با سایر احزاب کمونیست کارگری دارند، چه تشابهات معینی دارند. چه ویژگی هایی این حزب را به جلو میبرد و به نیروی اصلی

کمونیسم کارگری تبدیلش میکند. ما حزب متفاوتی از دو حزب دیگر کمونیست کارگری هستیم. ما حزب متفاوتی از حزب کمونیست کارگری هستیم. ما باید روی اصولی بودنمان، روی انسانگرا بودنمان، روی روشن بین بودنمان، روی سیاستهای اصولی و کمونیستی مان، کارمان را به پیش ببریم. ما باید خصلتهایی را که از حزبی که ازش جدا شدیم آگاهانه ترک کنیم. خصلتهایی که همه مان در این پروسه انتقادی با آنها بیشتر آشنا شدیم. "غلو کردن"، "غیر واقعی بودن نسبت به موقعیت خود"، "تصویر کج و کوله از واقعیات جلوه دادن، واقعیت را بر حسب مصالح سازمانی تبیین کردن، این خصوصیات را باید تماماً برای حزب کمونیست کارگری گذاشت. ما باید تمام حقیقت را ببینیم چرا که می خواهیم تغییرش دهیم. و هدف جنبش ما تغییر است. تغییر کمونیستی و زیر و رو کردن جامعه.

ما باید حزبی باشیم که اندام سیاسی مان، قدرت سازمانی مان باید با قدرت سیاسی مان تناسب داشته باشد. ما باید از ابتدا حزبی باشیم که تمام خصوصیات یک حزب بالغ و مطلوب کمونیست کارگری، در ابعاد و طول و عرض ما، در خود داشته باشد. ما باید حزبی باشیم که مراحل سازمانی رشد خود را دقیق بشناسیم.

ما اکنون حزب کوچک تری نسبت به سایر احزاب کمونیست کارگری هستیم. ولی همانطور که در پلنوم اول هم اشاره شد، احزاب کوچک همواره کوچک نمی مانند، احزاب بزرگ هم همواره بزرگ نمی مانند. احزاب بزرگ میشوند، احزاب کوچک میشوند. و این قانون شامل در جنبش کمونیسم کارگری داریم مشاهده میکنیم. داریم می بینیم که احزاب دیگر کوچک و بزرگ میشوند. این پدیده را میشود از همین شش ماه فعالیت حزب در داخل کشور مشاهده کرد. اینکه حزب ما توانسته است در داخل گسترش یابد یک واقعیت بود آورنده است. راستش اساس استقبال در سطح پیوستن به ما در داخل کشور

## حق با ما بود!

### سخنرانی افتتاحیه علی جوادی در پلنوم دوم حزب...

صورت گرفته است. تعداد اعضای که در این مدت به طرف ما در داخل جلب شده اند بخش قابل ملاحظه ای است.

#### حزب داخل کشوری

در همین راستا باید تاکید کنم که این مساله حاصل تلاش خستگی ناپذیری رفقای ماست. تصادفی نیست. رشد در زمین هموار نبوده است. علیرغم مشکلات به جلو آمده ایم. در ادامه همین روند ما باید حزب داخل کشوری بشویم. باید به موجودیت حزبی خود در داخل کشور شکل دهیم و حزب را بر قاعده اش استوار کنیم. ما باید بتوانیم به این موجودیت در داخل کشور قوام ببخشیم. ما باید به این موجودیت حزبیت ببخشیم. باید این ماتریال اولیه را شکل دهیم. از جنس خودمان کنیم. بر کمونیسم مارکس و منصور حکمت مسلط اش کنیم. ما باید در این دوره بتوانیم کلا به اندام حزبی و سازمانی حزب شکل دهیم.

ما باید به حزب سازمانده و رهبر تبدیل شویم. اما قبل از اینکه بتوانیم بطور گسترده و همه جانبه این سیاست را متحقق کنیم باید سازمان حزبی خودمان را کاملا شکل دهیم. اول باید حزب به معنای همه جانبه کلمه باشیم، حزب داخل کشوری باشیم. تا بتوانیم حزب رهبر و سازمانده باشیم. اما این پروسه در خلاء طی نمیشود. ما باید حزب را اجتماعا بسازیم. ما نمیتوانیم و نباید فقط به نیروی سازمانی خودمان سیاستهایمان را به پیش ببریم. باید اعتراض را سازماندهی کرد. پیشبرد این سیاست مستلزم پیگیری یک سیاست غیر سکتاریستی است. راستش اگر مشاهده ای در این دوران باشد که بتوان به آن اشاره کرد، مساله پیشبرد این خط مشی سازماندهی کمونیسم کارگری منصور حکمت و ثمرات اولیه آن است. ما در حال

الان گزارشاتی منعکس میکند که کمتر میشود جای دیگری پیدا کرد.

در زمینه کار داخل ما توانسته ایم با توجه به شناختمان در این دوره کار معینی در زمینه آماده سازی برای کارهای بزرگتر را در دستور قرار دهیم. ما توانسته ایم سرنخهایی از اعتراضات اصلی جامعه بدست بیاوریم و به همین اعتبار کارمان را بکنیم. خود اعتراضات ۱۳ آذر یک گواه نقش و دخالت موثر ما بود. ما شلوغ نمیکنیم اما نقش خودمان را هم میشناسیم و بر آن واقفیم. یک نقطه ضعف جدی ما مساله حزب و اندامهای حزبی است. ما حزبی هستیم که ستون فقرات شکل گرفته ای نداریم. و بدون یک ستون فقرات شکل گرفته و قوی حزب نمیتواند در نوسانات سیاسی دوام چندانی داشته باشد. راستش بالاترین بخش حزب ما بالای حزب است. بنظرم هر چه در سلسله مراتب حزبی بالاتر می آید، می بینید که حزب منسجم تر است. این هم خوب است هم بد است. و هر چه راستش در این سلسله مراتب پایین میرویم متوجه ضعف قدرت اندام خود میشویم. ما باید بتوانیم حزب و اندام سازمانی خود را در این شرایط شکل دهیم. ما برای این که حزب سازمانده و رهبر به تمام معنای کلمه بشویم باید اول حزبمان را اجتماعا شکل دهیم. حزبی که در هر نوسانی دستخوش تکان نشود. بتواند تمامیت و کلیت حزب را نمایندگی کند.

رفقا من راجع به نقاط ضعف و قوت بطور خیلی کلی و اجمالی صحبت کردم. بحث دقیقتر را به کمیته های حزبی محول میکنم. اجازه دهید در این کلام پایانی تاکید مجدد بکنم. من از این پلنوم این انتظار را ندارم که قطعنامه های متعددی بدهد. ما قطعنامه زیادی برای بحث نداریم. احتیاجی هم نداریم. ما قطعنامه کم نداریم. خط مان روشن است. سیاستمان روشن است. اصلا یک انتقاد مخالفین ما این است که چرا در قبال جنگ سه تا قطعنامه داریم؟!

(متأسفانه پیچیدگی مسائل و چند جانبه بودن مسائل و ضرورت‌های متفاوت را نمی بینند). قطعنامه مشکل ما نیست. ما در مورد حساسترین مسائل جامعه حرف زده ایم. ما از تک تک مواضعمان میتوانیم دفاع کنیم. این نقطه قوت ما است. در رابطه با جنگ، اعتراضات دانشجویی، اعتراضات کارگری و غیره. من شخصا نگران قطعنامه نیستم. اما آن "نگرانی" که باید مشغله این پلنوم بشود و باید روشن و همدل و هم جهت و هم فکر از آن بیرون بیانیم مساله سازماندهی اندام حزب و مساله کار سازماندهی ما علی العموم و سازماندهی ما در خارج است. ما در شکل دادن به اندامهای حزبی دارای کمبودهایی هستیم که باید بر آن غلبه کنیم. ما هنوز واحدهای حزبی با سوخت و ساز روئین را به طور کامل شکل نداده ایم. نشریه داریم. رهبری داریم. سایت داریم. اما به اندامهای حزبی تماما شکل نداده ایم. این یک وظیفه عاجل ماست. ما باید ستون فقرات حزبی مان را در این دوره بسازیم.

رفقا ما آن رگه در کمونیسم هستیم که تقلیل گرا نیستیم. ما آن رگه در کمونیسم کارگری هستیم که به شدت رادیکالیم. اما زمینی و مسئول. ما پرچم کمونیسم کارگری منصور حکمت را در دست داریم. این نقطه قوت ماست. ما آن خطی هستیم که بیشترین تلاش را برای بالا بردن میزان انسجام سازمانی کمونیسم کارگری خواهیم کرد. ما آن رگه در کمونیسم کارگری هستیم که در صدد تامین ملزومات پیروزی کمونیسم در ایران هستیم. موانع راه را میشناسیم. نیازمندیهای کارمان را هم میشناسیم. پلنوم باید معضلات پیروزی کمونیسم را بشناسد و اقداماتی را که باید در دستور حزب قرار بگیرد را مشخص کند. مهمترین حلقه از نظر من در شرایط حاضر سازماندهی است. ساختن حزب داخل کشور است. این انتظار ما از این پلنوم است. دست همه تان را میفشارم.\*

(۱) متن حاضر بمنظور چاپ ادیت و تنظیم شده است.

لطف قرار داده است. در سیاست، علیرغم ظاهر رادیکال فریاد های انقلاب و سوسیالیسم، بعضا کنار راست ترین نیروها قرار گرفته است. بارها منصور حکمت را تحریف کرده است، اما انتظار نمیرفت که این مسیر سرراشید این چنین سریع طی شود و به گودال چهره سازی ارتجاعی از منصور حکمت منتهی شود! خوشبختانه جنبش کمونیسم کارگری زنده و بالنده و دارای کادرهای هوشیاری است که هر گونه تمهیدات این چنینی را افساء خواهند کرد. اکنون دیگر فقط باید امید داشت کسی در این حزب سوت خطر را بکشد. کسی بیدار شود، کسی بخود آید و تا خیلی دیر نشده ترمز را بکشد.

8 ژانویه 2008

**آدرس تماس با مسئولین حزب اتحاد کمونیسم کارگری**

علی جوادی (دبیر کمیته مرکزی)

[Ali\\_Javadi@yahoo.com](mailto:Ali_Javadi@yahoo.com)

Tel: +1 310 402 6567

هیات دایر دفتر سیاسی (علی جوادی، سیاوش دانشور، آذر ماجدی)

[AzarMajedi@yahoo.com](mailto:AzarMajedi@yahoo.com)

[siavash\\_d@yahoo.com](mailto:siavash_d@yahoo.com)

کمیته سازمانده (علی جوادی، نسرين رمضانعلی)

[nasrin\\_ramzanali@yahoo.com](mailto:nasrin_ramzanali@yahoo.com)

مسئول خارج کشور (محمود احمدی)

[mahahmadi@yahoo.com](mailto:mahahmadi@yahoo.com)

مسئول سایت و آی تی حزب (مجید پستچی)

[x\\_magid@yahoo.com](mailto:x_magid@yahoo.com)

دبیرخانه (شراره نوری)

[markazi.wupi@gmail.com](mailto:markazi.wupi@gmail.com)

**به حزب اتحاد کمونیسم کارگری کمک کنید!**

Bank : Wells Fargo Bank - N. America

Routing Number : 121 000 248

Account Number: 36 48 46 88 52



## نامه سرگشاده به رهبری ح ک ک

عبور از منصور حکمت تا کجا؟

انتصاب جعلیات ارتجاعی به منصور حکمت را متوقف کنید!

آذر ماجدی

او با خنده میگوید: "من در پاسخ به استدلال های حمید فقط یک جمله میگویم، من پوتین هایم را از پا در نمیآورم، رئیس!" ( خنده شدید حضار) { در حزب حمید تقوایی خودمانی رئیس نامیده میشد } "بنی صدر، یادتان هست در حمله به کردستان گفت من پوتین هایم را از پا در نمیآورم؟ {باید به او گفت} تو اول باید یک پوتین بخری، بپوشی بعد اگر خواستی در نیار!" (خنده شدید حضار) پس از این شوخی و مزاح منصور حکمت وارد دنباله بحث میشود. (نوار این بخش از سمینار در سایت برای یک دنیای بهتر موجود است. [www.wupiran.com](http://www.wupiran.com))

آنچنان این صحبت روشن گفته شده، آن چنان فضا پر از خنده است که حتی نمیتوان برای یک لحظه شک کرد که نویسنده ح ک ک این بحث را سوء تعبیر کرده یا اشتباهها خارج از متن نقل کرده است. با تمام حسن نظری که مایلم در این مورد نشان دهم، فضا آن چنان گویا است و گوینده خود نیت اش را آنچنان روشن بیان میکند که نمیتوان حتی برای یک لحظه امکان بدفهمی را جایز دانست. منصور حکمت دارد به مزاح صحبت این دیکتاتور مضحک، پا در هوا را خطاب به صحبت های حمید تقوایی در مورد انقلاب سوسیالیستی و در نقد وی بیان میکند.

واقعا جای تاسف است که رهبری ح ک ک پای در یک مسیر سرراشید عبور از منصور حکمت و کمونیسم کارگری گذاشته است. رهبری ح ک ک با پرتاب انواع و اقسام اتهامات زشت و موهن و بعضا ارتجاعی منقدینش را مورد

در چنین راهی قدم بر می دارد...

جای تاسف است که رهبری ح ک ک با سکوت خود بر دعوت به ساختن حزبی با اسلوب بنی صدر، دیکتاتور مضحک تاریخ ایران، بر این روش تائید میگذارد. این به خودشان مربوط است. حزیشان را بر اسلوب هر "قهرمان" و دن کیشوت تاریخی که میخواهند بسازند ولی حق ندارند در این راه به منصور حکمت متوسل شوند. حق ندارند منصور حکمت را هم طراز هیچ شخصیت ارتجاع قرار دهند. حق ندارند در روز روشن جعلیات و دروغ به منصور حکمت نسبت دهند. ما نخواهیم گذاشت. افشایشان میکنیم.

نویسنده این جعلیات در پاسخ به اطلاعیه علی جوادی با حق بجانبی موهنی ما را به کنفرانس سلبی - اثباتی در حاشیه کنگره سوم حزب کمونیست کارگری در اکتبر 2000 ارجاع داده است. جای تاسف است که بخاطر اثبات این جعل باید خوانندگان را به این کنفرانس ببریم. امید میرفت که سریعا با انتشار یک اطلاعیه، بخود آیند و مطلب را پس بگیرند. اما "هر دم از این باغ بری میرسد، تازه تر از تازه تری میرسد!"

منصور حکمت در این کنفرانس در نقد روش چپ سنتی، و بویژه حمید تقوایی، روشی نوین در برخورد به مقوله رهبری سیاسی در دوره های انقلابی در جامعه طرح میکند. موضوع این بحث روش کسب رهبری سیاسی جنبش سرنگونی مردم است. این بحث توسط منصور حکمت ارائه میشود، حمید تقوایی پاسخ میدهد و سپس منصور حکمت در برخورد به پاسخ حمید تقوایی صحبت اش را طنز گونه، با یک شوخی خطاب به حمید تقوایی، این چنین آغاز میکند:

سایت روزنه، سایت حزب کمونیست کارگری، مطلبی منتشر کرده که حاوی انتصاب یکی از "کلمات قصار" بنی صدر به منصور حکمت است. این مطلب نوشته یکی از کادرهای این حزب با اسم مهران محبویی است. بلافاصله پس از درج این مطلب، علی جوادی طی اطلاعیه ای خواهان پس گرفتن این جعل و اتهام و عذرخواهی از درج این مطلب شد. این اطلاعیه با بی اعتنایی رهبری ح ک ک و پاسخی زشت از نویسنده مطلب مواجه شد.

چه منافعی این حرکت زشت و این دروغ بزرگ را توجیه میکند؟ چه منافعی موجب میشود که رهبری ح ک ک در قبال تشبیه منصور حکمت به بنی صدر بی خیال باشد؟ سکتاریسم؟ سرخ نگه داشتن صورت به هر قیمت؟ یا تائید این جعل؟ روشن است که سکوت رهبری ح ک ک به معنای تائید برداشت میشود. در این صورت چه شرایطی رهبری و کادرهای این حزب را به استفاده از صفات و تشبیهات دیسیپلین پادگانی سوق داده است؟ ارائه تصویر "حزب آهنین" قرار است چه مشکلی را حل کند؟ این سوالات خواهی نخواهی به ذهن متبادر میشود. پاسخ به این سوالات هر چه باشد، ذره ای در این واقعیت تغییر نمیدهد که رهبری ح ک ک موظف است در پیشگاه جنبش کمونیسم کارگری و دوستداران منصور حکمت بابت این جعل عذرخواهی کند.

مطلب مزبور چنین میگوید:

"من می خواهم جمله منصور حکمت را بنیاد بیاورم که در جایی شنیدم که به دیگران رو کرد و گفت **چکمه ها را از پایتان در نیاورید!** صد البته که حزب کمونیست کارگری چنین است و

## تهاجم فاشیستی

### علیه مهاجرین افغانی ساکن ایران را در هم بشکنیم!



اعلام میکنیم که سیاست سرمایه داری و جمهوری اسلامی سیاستی فاشیستی و ضد کارگری و ضد بشری است و قاطعانه باید توسط مردم آزادیخواه و برابری طلب محکوم و با آن مقابله شود. ما با صدای بلند اعلام میکنیم که تقسیم بندی کارگران و مردم بر اساس ملیت و غیره یک تقسیم بندی ارتجاعی برای چاپیدن و تبعیض علیه مردم است. ما سیاست فاشیستی دستگیری و اخراج و زندانی کردن هم طبقه ای هایمان را قویا محکوم میکنیم و یک صدا اعلام میکنیم که کارگران وطن ندارند!

حزب اتحاد کمونیسم کارگری دوشادوش طبقه کارگر و اردوی آزادی و برابری سیاست پاکسازی قومی جمهوری اسلامی را قویا محکوم میکند و برای شکست این سیاست تلاش خواهد کرد. تمامی مهاجرین افغانی باید بدون قید و شرط از تمامی حقوق شهروندی برخوردار باشند. از نقطه نظر ما این افراد شهروندان متساوی الحقوق جامعه هستند. حزب اتحاد کمونیسم کارگری برای جامعه ای آزاد و بدون تبعیض بر حسب "ملیت"، تابعیت، محل تولد، جنسیت و مذهب، یک جمهوری سوسیالیستی مبارزه میکند.

**دست فاشیستها از شهروندان افغانی ساکن ایران کوتاه!**

**مرگ بر جمهوری اسلامی!**

**آزادی، برابری، حکومت کارگری!**

**زنده باد جمهوری سوسیالیستی!**

**حزب اتحاد کمونیسم کارگری**

۱۶ دی ماه ۱۳۸۶ - ۶ ژانویه ۲۰۰۸

نمیکند و ظاهرا راه گریزی هم از آن نیست. دستگیری، اخراج و زندانی کردن کارگران و خانواده های شهروندان افغانستانی هدفی جز رواج خرافه ملیت و ناسیونالیسم با هدف ضربه زدن به اتحاد طبقه کارگر ندارد. این تعرضی علیه انسانیت و کارگران ایران بطور کلی است. کارگران فریب این سیاستهای سرمایه داری "خودی" که به فکر "جوانان بیکار خودمان" است را نمیخورند! کارگران میدانند سرمایه مرز نمی شناسد، کارگران میدانند سرمایه به کارگر نه به چشم یک انسان بلکه به چشم یک ابزار تولید سود نگاه میکند و از موقعیت کارگر مهاجر برای پائین نگهداشتن سطح دستمزدها و ایجاد رقابت میان صفوف طبقه کارگر استفاده میکند. کارگران میدانند خرافه ملیت و تفاوتهای ملی تنها زنجیر بردگی طبقه ما را محکم میکند. کارگران فریب این تبلیغات پوچ و فاشیستی را نمیخورند!

کارگران با صدای بلند اعلام میکنند که سرمایه داری عامل بقا و مسبب تمام مشقات جامعه امروز است. کارگران تبلیغات فاشیستی و سیاست بردگی تمام عیار و عهد عتیقی علیه بخشی از هم طبقه های خود را قویا محکوم میکنند. کارگران در مقابل این ارتجاع فاشیستی که هدفش را تضعیف کل طبقه کارگر و رواج خرافات ملی قرار داده است، سیاست همبستگی طبقاتی و اتحاد کارگری را پیش رو میگذارند و بر وحدت و همسرنوشتی منافع طبقه کارگر بعنوان یک موجودیت جهانی تاکید میکنند. ما اعلام میکنیم این جمهوری اسلامی و سرمایه داران هستند که به هزینه کارگران و از جمله شهروندان افغانستانی زندگی طفیلی خود را میگذرانند. ما

همگانی و پاکسازی کثیف قومی حرف میزنند. دارند مثل همیشه "توجیهات اقتصادی" برای سیاست ضد کارگری و ضد انسانی شان دست و پا میکنند. کمپین پاکسازی و طرح ضربتی شان را با اشک تمساح ریختن برای "جوانان بیکار خودمان" شروع کردند و حال از "هزینه نگهداری مهاجرین" حرف میزنند!

بخش اعظم این مهاجرین کارگران هستند. کارگران افغانی در ایران در دشوارترین شرایط توسط سرمایه داران "ایرانی" استثمار میشوند. کارگران افغانی بی حقوق ترین و محرومترین بخش طبقه کارگر ایران هستند. سرکوب خونین، زندگی تروریزه شده، تبلیغات راسیستی مداوم در رسانه ها و توسط ارگانهای دولتی، دستمزد کمتر، ساعت کار طولانی، کار شاق و طاقت فرسا، منشا سود سرشار سرمایه داران در ایران بوده است. نمیگویند بساطت لغت و لیس سرمایه داری در ایران با کار کارگر- چه متولد ایران و چه مهاجر- میچرخد و تمام جلال و جبروت این مرتجعین را کارگران تامین کرده اند!

فاشیسم ایرانی دستکمی از فاشیسم آلمانی و اسرائیلی ندارد. کودکان شهروندان افغانی را صرفا بدلیل فاقد مدارک قانونی اقامت بودن از تحصیل محروم کردند، مرتبا اتهام "قاتل و دزد و تجاوزگر" را بالای سر این مردم شریف نگاهداشته اند. مانند هر فاشیست دیگری در دنیا "منشا بیکاری را مهاجرین قلمداد میکنند". حکم تیر را در مشهد و خراسان برایشان صادر کردند. با شکنجه و غارت اموالشان دستگیر و دیپورتشان کردند. و امروز سیاست اسارت در اردوگاهها را پیش کشیدند! واقعا اینها تا کوره های آدم سوزی چقدر راه دارند؟ یک منشاء توجیه این جنایت طوق لعنت "ملیت افغانی" است. "ملیتی" که هیچکس خود داوطلبانه انتخاب

جمهوری اسلامی طرح شناسایی، دستگیری و اخراج مهاجرین افغانی ساکن ایران را به مرحله جدیدی ارتقاء داده است. قرار است شهروندان متولد افغانستان ساکن ایران که فاقد مدارک قانونی اقامت در ایران هستند را در "اردوگاههایی" محبوس کنند! جمهوری اسلامی دارد از تجارب دولت اسرائیل استفاده میکند و اردوگاه هائی شبیه به اردوگاههای فلسطینیان را برای شهروندان افغانستانی تدارک دیده است. تقی قائمی مدیر امور اتباع و مهاجران وزارت کشور رژیم اسلامی، روز ۱۱ دیماه طی مصاحبه ای با خبرنگاران اعلام کرد که "منبعد مهاجرین غیرمجاز را در اردوگاههایی که شرایط زندان را خواهند داشت نگهداری میکنیم." قائمی که سیاستهای فاشیستی رژیم اسلامی را با وقاحت تمام بیان میکرد همچنین گفت: "تاکنون افراد فاقد مجوز را به طور مسالمت آمیز و به وسیله اتوبوس به کشورشان باز میگردانیم اما از این پس با توجه به اختیارات قانونی کسب شده، قصد داریم مهاجران غیر مجاز را حداکثر تا پنج سال در اردوگاههایی که برایشان در نظر گرفته شده، نگهداری کنیم."

قائمی و جمهوری اسلامی در اجرای طرح ضربتی اخراج شهروندان افغانستانی شدیدترین اشکال خشونت را بکار بردند. فرزندان را از خانواده ها جدا کردند و با کتک و شکنجه کارگران را سرکار دستگیر و دیپورت کردند. عکس و جزئیات قربانیان این سیاستها در بیمارستانهای کابل و کسانیه که زیر شکنجه جانشان را از دست دادند توسط شاهدان عینی در اخبار منعکس شده است. این روش "مسالمت آمیز" ادعایی رژیم اسلامی بود! زمانی که رسما اعلام میکنند به زندان و اردوگاه میبریم و پنج سال زندانی میکنیم، دارند از طرح یک اسارت

آب آن گرفته میشود و تبدیل می شود به گاز مصرفی که استفاده می کنیم. پالایشگاه بخش خاکی پروژه این کار را انجام می دهد. از فاز ۱ تا ۹ و ۱۰ پالایشگاه ها هستند. کارفرمای اصلی تمام فازها شرکت پ و جی سی است که این کار را به شرکت های مختلف می دهد. مثلا فاز ۱ مال پتروپارس، فاز ۲ و ۳ به توتال، فاز ۴ و ۵ به انی ایتالیا، ۶ و ۷ و ۸ به پتروپارس و فاز ۹ و ۱۰ مربوط به یک شرکت ایرانی دیگر. آنها هم زیر مجموعه خود را دارند.

### با کارگران چگونه قرارداد مینند؟

در عسلویه و پروژه های نفتی و گازی ایران قرار دادها نامعلوم است. مناقصه اصولی دارد که در عسلویه رعایت نمی شود. معمولا در مناقصه ها کار را به پایین ترین قیمت می دهند و آن شرکت پیمان کاری هم باید سودش را به هر قیمتی ببرد، چون نیامده که ضرر کند. حالا هم کیفیت کار پایین می آید و هم شرایط برای کارگر سخت می شود. حقوقش را دیر می دهد مثلا ۵ ماه عقب میاندازد که این عقب انداختن حقوق برای پیمان کار فرجی است. این طوری شده و این سیستم در هم تنیده شده است. کارگر در درجه اول برای حقوق شرکت خودش را می شناسد. و اهرم فشار زیادی هم ندارد و قرار ها معمولا یک طرفه است. گاهی با کارگر قراردادی بسته نمی شود. مثلا در قراردادی که خودم با شرکت امضا کردم، قید شده بود که اگر تا ۳ ماه حقوق نگرفتم حق اعتراض ندارم. قراردادهای زمان ندارد. قرار داد فقط یک چیزی است که کارگر امضا می کند که یک سری شرایط را بپذیرد و حتی به کارگر نسخه ای از قرارداد داده نمی شود. اگر شرکت ادعا کند که من این کارگر را نمی شناسم کارگر مدرکی برای اثبات در دست ندارد. آنجا ۲۴ روز کار و ۶ روز استراحت می کنند.

در این شرایط کار کنند. در فکر بودند که این نیروی کار را چگونه و از کجا تامین کنند. با این طرز فکر کار را به یک شرکت کره ای به نام هیوندای واگذار میکنند. در واقع همه ی کار ها این طور است. کار دست به دست می گردد. هیوندا تجهیزات و وسایل را می آورد و برای نیروی انسانی با ۲ یا ۳ شرکت ایرانی قرار داد مینندد که اصطلاحا به آنجا من پور (تامین نیرو) می گویند که یکی از این شرکت ها آن موقع شرکت هرمان بود که در فعالیت های گازی سابقه ۳۰-۴۰ ساله دارد.

به تدریج که شرکت های ایرانی می آیند، حقوق ها کم میشود. شرکت های خارجی هم دیدند کارگرهای ایرانی با حقوق کمتر هم کار می کنند و خوب این قضیه از فاز ۲ و ۳ ادامه پیدا کرد. مثلا فرض کنید یک شرکت ایرانی ۱۰ تا جوشکار داخل فاز می آورد، مثلا برای فاز ۲ و ۳. بعد به حساب کارفرما ماهی ۲۰۰۰ دلار بابت دستمزد کارگران میگرفتند ولی فقط ۵۰۰ دلار به آنها می دادند. هم زمان با فاز ۲ و ۳ که دنبال میشد، شرکت پتروپارس ایران فاز ۱ را میگردد. پتروپارس کار را به شرکت "پدیکو و دایلم" داده بود که دایلم طراح بود و پدیکو ساخت آنجا را به عهده داشت و شرکت دایلم کار را به یک شرکت ایرانی دیگر به نام آذرب داده بودند.

### فاز ۱ قرار بود چه کاری انجام دهد؟

منطقه عسلویه یک حوزه گازی است. پروژه های عسلویه دو بخش دارد، آبی و خاکی. در بخش آبی سکو می زنند و گاز را استخراج می کنند. این گاز اصطلاحا گاز ترش است که همراه مایعات گازی است و این ارزش مند ترین محصول حوزه ی گازی عسلویه است که ۳ برابر نفت خام قیمت دارد. همراه این گاز ترش اچ ۲ اس است و در پالایشگاه اچ ۲ اس و

### عسلویه؛

#### از اردوگاه های اجباری کار هیتر

#### تا اردوگاه های اجباری کار جمهوری اسلامی

علی طاهری



کردید. در ابتدا شرح حالی از وضعیت آنجا به ما بدهید و کمی در مورد این که چه طور شما به آنجا رفتید و چه چیز باعث شد که با توجه به شرایط سخت آنجا کار را ادامه دادید؟

به خاطر فوت پدرم مسئولیت خانواده به دوش من افتاد به هر حال چاره ای نداشتم جز این که کار بکنم. در تهران کار به سختی پیدا میشد و اگر هم پیدا میشد درآمد کافی نداشت که شرایط مالی خانواده ام را پوشش دهد. به همین خاطر به عسلویه رفتم. من خرداد ۸۱ رفتم. وقتی به آنجا رسیدم تصویری که از کار داشتم چیزی نبود که آنجا دیدم. محیط خشن به نظر آمد و ... خیلی منظم! لحظه اول حس پادگان به من دست داد. ساعات کار روزانه در عسلویه ۱۰ ساعت است. البته اسما. گاهی اوقات کارگران را ۱۲ الی ۱۳ ساعت هم نگه می داند. در زمستان زمان غذا یک ساعت است. در تابستان روزها بلندتر است و ۳ ساعت تعطیلی است.

### آیا دفتر خاصی برای کاریابی کسانی که جویای کار هستند وجود دارد؟

نه، شاید بتوان گفت با ارتباطات می توان در آنجا کار پیدا کرد. عسلویه از سال ۷۸ شروع به کار کرده و زمانی که من رفتم فاز ۲ و ۳ ساخته شده بود و فاز ۱ در حال ساخت بود. عسلویه حوزه گازی مشترک میان ایران و قطر است که قطر از ۱۰ سال قبل در حال برداشت از این حوزه می باشد. فاز ۱ با یک شرکت ایرانی قرارداد بسته شد به نام پترو پارس. برای فاز ۲ و ۳ با توتال فرانسه قرارداد بسته شد. من شنیده ام زمانی که فرانسوی ها آمدند و زمین را تحویل گرفتند تصورشان این بود که بعید است کارگران ایرانی بیایند و اینجا و

توضیح، گفتگوی زیر با یک کارگر متخصص با هدف انتشار در یک نشریه کارگری در ایران تهیه شده است. این گفتگو توسط علی طاهری برای نشریه یک دنیای بهتر تنظیم و تلخیص شده است.

در سالهای اخیر بیش از پیش نام عسلویه تکرار میشود و توجه برمی انگیزد. عسلویه دهکده ایست نزدیک دریا، و در ۲۷۶ کیلومتری جنوب شرقی بوشهر و ۵۷۰ کیلومتری غرب بندر عباس واقع شده است. در کوتاه ترین کلام عسلویه با ارائه تسهیلاتی برای سرمایه گذاری همچون معافیت گمرکی و مالیاتی، تسخیل صدور ویزا برای خارجیان، آزادی نسبتا کامل ورود و خروج سرمایه، تضمین کامل سرمایه گذاری خارجی و سود آن، امکان استفاده از تسهیلات حساب ذخیره، امکان ترانزیت و صدور مجدد کالا، و ... عسلویه را در این چند سال به بهشت سرمایه داران بدل کرده است. دنیای کارگران و بردگان مزدی در این بهشت متفاوت است. سرمایه داران برای بالا نگه داشتن نرخ سود با کاهش دستمزدها، افزایش ساعات کار، استثمار فزاینده در کمترین زمان ممکن، و شرایط رفاهی و بهداشتی تقریبا صفر، عسلویه را به جهنم زمینی کارگران تبدیل کرده اند. در این مصاحبه سعی شده است زوایای بیشتری از این جهنم مدرن را تصویر کنیم. این امر هم طبقه کارگر را از شرایط کار و مبارزه بخشی از هم طبقه ایهای مطلع تر میکند و هم برای کارگران کمونیست و سوسیالیست و پیشروان طبقه که باید راهی برای اتحاد و تشکل کارگران در این گونه جهنم های سرمایه بیابند مفید است.

ممنون که در این گفتگو شرکت

## عسلویه؛

## از اردوگاه های اجباری کار هیتلر

## تا اردوگاه های اجباری کار جمهوری اسلامی...

یعنی رسماً آنجا تحت شمول قانون کار نیست؟ می شد؟

... نه. چیزی به نام قانون کار اصلاً آنجا نیست.

این طور که من شنیده ام نحوه پرسنل خارجی با ایرانی آنجا تفاوت فاحشی دارد. حتی بین مهندسان و کارگران. اینطور است؟

..همین طور است. علاوه بر هیوندا، شرکت کره ای دیگری به نام دایلم نیز در آنجا بود که نفرتاشان نسبتاً فهمیده تر هستند و در فاز ۱ طراح بودند. تفکر، تفکر نظامی است. در بین خود کره ای ها مثلاً سرپرست زیر دستش را می زند. بعد با این طرز تفکر هم می خواستند با کارگران ایرانی برخورد کنند و کارگران هم طبعاً به آنها واکنش شدید نشان می دادند و طبیعتاً درگیری ها و اعتراضاتی رخ می داد. مانند اتفاقاتی که در سال ۷۹ و ۸۰ افتاد. ظاهراً چند کارگر کره ای و هندی که برای شرکت هیوندای کار می کردند به یک پسر ایرانی تعرض می کنند. بعد کارگر های ایرانی به کمپ کره ای ها حمله می کنند و حتی تا کمپ فرانسوی ها می روند و آنها هم به نخلستان فرار می کنند! یک روز طول می کشد تا دوباره به سر کار برگردند. این شورش شدیدی بود که در فاز ۲ و ۳ رخ داد... اعتصابات دیگری هم بود که برای دیر پرداخت کردن حقوق بود... در این مدت چیزهای زیادی دیدم. یک بار در کارگاهی دیدم که یک نفر بنزین روی خود ریخته بود و میخواست خودش را آتش بزند. برای این که حدود ۴ الی ۵ ماه حقوق کارگران را نداده بودند و این فرد می خواست با این شیوه حقوق معوقه را بگیرد.

برخوردشان با کارگر هایی که اعتصاب می کردند چگونه بود؟ اعتصاب ها چگونه رفع و رجوع

کردم. یعنی روندی که آنجا از آدم می سازد یعنی خواب و کار و خواب و کار برای من تکرار نشود. شدیداً با آن مقابله می کردم. مخصوصاً ماه های اول همیشه برای من این سوال مطرح بود که این آدمهایی که در عسلویه هستند - خود من- فراموش شده ایم؟ برای من اردوگاه های کار اجباری تداعی میشد. نمایندگان مجلس گاهی می آمدند. از مینی بوس کولر دارشان برای لحظه ای پیاده نمی شدند. این جور بازرسان ذره ای به هویت انسانی کارگران ارزش قائل نمی شوند. برایشان کارگر حکم ماشین سود ساز را دارد نه انسان!

## صرفاً برای افتتاح پروژه ها می آمدند؟

...افتتاح یا رساندن یک پروژه برای افتتاح. در واقع رساندن پروژه به قول هایشان. فشاری که در آستانه ورود این مفتخوران به کارگران می آید قابل وصف نیست. وقتی یکیشان قرار بود بیاید مصیبت مضاعف شروع می شد: "این کار را انجام بده. تا ساعت ۱ نیمه شب بمان. من قول دادم. این کار باید انجام شود" و از این حرف های نا معقول. من هرچه بگویم نمیتوانم سختی های آنجا را برای شما تصویر کنم. شرایط بد جوی، گرما، شرعی، دوری از خانواده، وضعیت بد غذایی. بدیهی است که برای کار کردن در آن شرایط، باید یک حداقلی از مواد غذایی به کارگر داده شود. به عنوان مثال میوه حتماً باید جزو مکمل های غذایی ثابت کارگران باشد. اما دریغ از میوه ای که به کارگران بدهند.

حتی آب سالم هم به سختی در اختیار کارگر قرار می گیرد. یعنی آب شیرین که داده میشود معلوم نیست تمیز هست یا نیست. من خودم در خانه ای زندگی می کردم که اگر چه یک کمپ کارشناسی و اداری بود، ولی از منبعی آب میخوردیم که قورباغه در آن زندگی می کرد. البته گاهی هم آب معدنی به ما

می دادند و اما بعد دوباره تا دو ماه خبری نبود و ما از آب منبع استفاده می کردیم. در گرمای آنجا گاهی قحطی برق هم پیش می آمد. گاهی مبینی وسط ظهر یک دفعه ۴ ساعت برق قطع میشود.

## حتی برق کارگاه ها و پروژه ها؟

نه آنجا از ژنراتور ها استفاده می شود. کار به هیچ وجه قطع نمی شود! مطمئن باشید آنها به این فکر هستند. همچنین تعدادی از آدم ها در کمپ هایی زندگی می کنند که برق آن با ژنراتور تامین میشود. خب آن ها مشکل برق ندارند اما مشکل وحشتناک دیگری دارند. آبی که مصرف می کنند آن قدر داغ میشود که نمی شود با آن دوش گرفت. لوله کشی روی سطح زمین است حرارت آب به قدری زیاد است که آدم برای حمام دچار مشکل جدی می شود. و یا یک سری آدم ها در روستا های عسلویه خانه گرفته اند آن جا هم برق قطع می شود. وضعیت بهداشتی هم بسیار وحشتناک است. هیچ فکری برای زیاله ها و فاضلاب ها نشده. الان ساحل عسلویه را نگاه کنید کثافت مطلق است.

به عبارتی دیگر شما نشانی از سازمان محیط زیست آنجا ندیدید؟ نه برای کنترل آینده های صنعتی نه برای حفاظت از محیط زیست منطقه؟

نه چنین مقوله ای به هیچ وجه در آنجا معنی ندارد. اصلاً معلوم نیست که دفع زیاله ها و فاضلاب چه سیستمی دارد. ببینید عسلویه دهی بوده که الان بزرگ شده و شهری شده است. آنجا هم زمین طوری هست که چاه کم عمق هم بزنی، خیلی زود به آب میرسی، چون نزدیک ساحل است. بنا بر این فاضلاب مکان های مسکونی و محیط های صنعتی مستقیماً به دریا می رود. یعنی محیط آنجا آلوده شده است. از طرفی با وجود این که آنجا ۶۰-۷۰ هزار نیروی کار دارد، یک جای تفریحی ندارد. چیزی به نام تفریح گاه، سالن ورزشی یا سالن بازی ندارند. این



## عسلویه؛

## از اردوگاه های اجباری کار هیتلر

## تا اردوگاه های اجباری کار جمهوری اسلامی...

واقعیت را در نظر بگیرید چه سود عظیمی از این پروژه ها حاصل می شود. یعنی هر پروژه ۲ تا ۳ سال پس از شروع بهره برداری، کل سرمایه اش را بر می گرداند. این گفته خود مسئولان مربوطه است که ما از راه اندازی این پروژه ها سود عظیمی خواهیم برد.

## کولر هم داشتید؟

کولر گازی به هر حال هست. چون اگر کولر نباشد در آن منطقه نمی توان زندگی کرد. اما شما در نظر بگیرید ۲۰ نفر آدم آنجا خسته و کثیف و خیس عرق از سر کار برگشته اند و می خواهند دوش بگیرند. شما زمان بندی کنید با یک دستشویی و یک دوش این عده آدم در عرض چه مدت می توانند دستشویی بروند و دوش بگیرند؟ تازه این وضع کمپ کارشناسان است. حالا کمپ های کارگری برای یک استحمام ساده هم مشکل دارند.

## چه طور؟ لطفا در مورد وضعیت کمپ های کارگری بیشتر توضیح بدهید.

محل کمپ ها در خود شهر نیست. بلکه در مجاورت یا اطراف کارگاه ها مکان هایی به عنوان کمپ کارگری ساخته شده است که به نوعی خوابگاه شبانه آنهاست که شامل مجموعه اتاقهای کوچک است که در هر اتاق ۴ یا ۵ نفر زندگی می کنند و بیرون از مجموعه اتاق ها چند دستشویی و حمام تعبیه شده است که به هیچ وجه تمیز و بهداشتی نیست. با حداقل امکانات رفاهی.

## این کمپ ها در چه فاصله ای از شهر عسلویه واقع اند؟

در ۷-۸ کیلومتری عسلویه. یعنی بیشتر به خود کارگاه ها نزدیک اند تا به شهر.

## کارگران چگونه به محل کار خود می روند؟ پیاده؟

نه. اتوبوس ها می هستند که اول وقت آنها را به محل کارگاه هایشان می برد و در پایان آنها را بر می گرداند. البته می توانید حدس بزنید که این اتوبوس ها وضع فلاکت باری دارند و شاید اتوبوس های از رده خارج شرکت واحد و یا خطوط بین شهری باشند که انبوه کارگران به هم فشرده را جابجا می کنند.

## برای مدیران و کارشناسان چطور؟

برای یک عده از آنها که به نوک هرم مدیریتی نزدیک ترند امکانات بیشتری وجود دارد. البته نه امکاناتی آنچنان فوق العاده! فرضا ممکن است اتاقی به آنها بدهند که دارای دستشویی باشد. و یا مثلا از تغذیه بهتری فرض کنید به همراه میوه برخوردار باشند (از مدیران بسیار رده بالا بگذریم) یعنی این امکانات اضافه، بیشتر محدود به ضروریاتی میشود که بقیه از آن محرومند. یادم می آید بعضا که گذر یک کارشناس ایمنی و بهداشت به کارگاه می افتاد می گفت در این درجه حرارت نوشیدن آب به هیچ وجه کار ساز نیست. باید به کارگران شربت آبلیمو داده شود. اما از این چیزها خبری نبود. در نظر بگیرید در گرمای ۵۰ درجه و برای سازگاری با شرایط سخت آب و هوایی روزانه چندین پاکت آب میوه به هزینه خودش مصرف می کند. در حالی که قانونا اگر حساب کنیم خود کارفرما یا شرکت های کار فرمایی باید حداقل چیزی در حد شربت آبلیمو را برای کارگران خود تدارک ببینند. کفش ایمنی نمونه مشابه دیگری است که تامین آن از سوی کارفرما از الزامات کار است. وقتی نگاه می کنی متوجه می شوی که بسیاری از کارگران کفش های پاره به پا دارند یعنی یا کفش به آنها نمی دهند یا از جنس بسیار بدی می دهند که زود پاره می شود.

## کلاه ایمنی چطور؟

کلاه عموما هست. اما به طور کلی چیزی تحت عنوان لباس کار که از کیفیت مناسبی برخوردار باشد و به طور مرتب هر چند ماه یک بار میان کارگران توزیع شود مشاهده نمی شود. خیلی از شرکت ها به نوعی و به بهانه های مختلف از حداقل های آن طفره می روند.

## آیا کارگاه ها مکلف هستند بازرسی ایمنی داشته باشند؟

اسما چنین چیزی هست. اما این که کار منسجم و منظمی انجام شود و یا آدمهای کارکشته و حرفه ای به عنوان بازرسی ایمنی وجود داشته باشد بسیار به ندرت دیده میشود. چیزی در حد رفع تکلیف. البته در این مورد شرکت های خارجی مثل توتال فرانسه مقید تر از شرکت های داخلی هستند. در شرکت های ایرانی مقوله ای به نام ایمنی چیز لوکسی است.

## کارگران در آنجا به طور متعارف و میانگین چند وقت یک بار از حق مرخصی برخوردارند؟

قانونا برای کارگران ۲۴ روز کار و ۶ روز مرخصی در نظر گرفته شده است. ولی عموما کارگران ساده با بازده حقوقی ۱۵-۱۶۰ هزار تومان که بخش عمده کارگران عسلویه را هم در بر می گیرند، ترجیح می دهند کم تر از این حق خود برای مرخصی استفاده کنند. (کارگرهای فنی وضعیت دریافتی بهتری دارند) چون باید بخشی از این پول را بابت هزینه ایاب و ذهاب در مسافت های طولانی و بخشی از آن را هم برای مخارج جانبی خود در طی سفر خرج کنند و چیزی که به عنوان حقوق ماهیانه می ماند مبلغ ناچیزی می شود.

## رفت و آمد کارگران برای مرخصی چگونه است؟

عسلویه یک چیزی شبیه ترمینال است و لفظ گاراژ بهتر است.

## عسلویه...

### برای مدیران چطور؟

مدیران معمولاً با هواپیما آمد و شد می کنند. خود عسلویه فرودگاه دارد.

**کمی در مورد کمپ مدیران یا کارشناسان صحبت کنید. طبعاً این کمپ ها متفاوت با کمپ کارگران است؟**

محوطه کمپ های کارگری در قسمت های جدا گانه بنا شده اند. بعضی شرکت ها هم در داخل شهر عسلویه و یا در روستایی مجاور شهر عسلویه به نام "بید خون" خانه هایی را برای پرسنل کارشناسان یا مدیران خود کرایه کرده اند. که در هر یک از خانه ها یک خدمت کار بومی را برای سرویس دهی به کار گماشته اند.

**به عنوان سوال آخر آیا کارگران عسلویه که بنا به گفته ی شما به دلایل مختلف با فاصله زمانی نسبتاً زیاد به مرخصی می روند از امکان ارتباط تلفنی با خانواده هایشان برخوردارند؟**

به طور کلی برقراری تماس تلفنی در عسلویه کار مشکلی است. حتی خود من هم این مشکل را داشتم. البته در شهر عسلویه دفتر مخابراتی وجود دارد ولی برای کارگری که ۹-۱۰ شب با خستگی مفرط از سر کار بر می گردد، طی کردن چنین مسافتی کار ساده ای نیست. و یا در برخی کمپ ها چند تایی کیوسک تلفن عمومی هست ولی می توانید تصور کنید با آن همه متقاضی چه صف طولی ایجاد می شود. به هر حال محیط کار در عسلویه جو خشنی است. کارگران اکثر مواقع تا حدی عصبی هستند و کلاً افسرده به نظر می رسند! این درد مشترک همه ی آنهاست.

**با تشکر از شما که برای مصاحبه به ما وقت دادید!**

متشکر از شما که حرف های من را به شکل مصاحبه در آوردید.\*

## بیانیه حقوق مهاجرین!

ما برای استقرار یک نظام آزاد، برابر، مرفه، سکولار و پیشرو، برای یک جمهوری سوسیالیستی، مبارزه میکنیم. برابری کامل و بی قید و شرط کلیه ساکنین ایران، مستقل از تابعیت، محل تولد و یا مدت اقامت در ایران در کلیه حقوق و وظایف قانونی، اعم از فردی، مدنی، سیاسی، اجتماعی و رفاهی، یکی از ارکان پایه ای جمهوری سوسیالیستی است. ما به صف مقدم مبارزه علیه تبعیض و نابرابری در جهان امروز تعلق داریم و معتقدیم که برابری حقوقی و شمول یکسان قوانین واحد بر همه، مستقل از جنسیت، ملیت، مذهب، نژاد، عقیده، مرام، شغل، مقام و تابعیت باید بعنوان یک اصل تخطی ناپذیر و محوری در صدر قوانین جامعه اعلام شود. ما در عین حال علیه هر گونه درجه بندی رسمی و تلویحی شان و شخصیت افراد بر حسب محل تولد و یا تابعیت، قاطعانه مبارزه میکنیم.

۳- آزادی بی قید و شرط عقیده، بیان، اجتماعات، مطبوعات، تظاهرات، اعتصاب، تحزب و تشکل کلیه افراد مستقل از تابعیت و یا زمان اقامت در ایران. آزادی بی قید و شرط انتقاد و نقد. ممنوعیت هر گونه تحریک و تهدید علیه مهاجرین و یا افراد دارای تابعیت کشورهای دیگر.

۴- تمامی ساکنین جامعه بالاتر از شانزده سال مستقل از تابعیت از حق رای همگانی و دخالت در کلیه شئون زندگی و حیات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی جامعه برخوردارند و میتوانند برای هر نهاد و ارگان و یا احراز هر پستی و مقامی کاندید شوند.

۵- برخورداری کلیه ساکنین کشور مستقل از تابعیت از حق معاش و ضروریات یک زندگی متعارف، حق فراغت، تفریح و آسایش، حق آموزش و استفاده از کلیه امکانات آموزشی جامعه، حق سلامتی و برخورداری از کلیه امکانات بهداشتی و درمانی موجود.

۶- شمول کلیه قوانین کار و رفاه اجتماعی نظیر کلیه حقوق و وظایف شهروندان کشور بدون هیچ تبعیضی بر کلیه کارگران و خارجیان مقیم کشور، برابری کامل حقوقی همه کارگران، مستقل از تابعیت و محل تولد.

۷- حق هر زوج بالای ۱۶ سال، مستقل از تابعیت، به زندگی مشترک به میل و انتخاب خود. شمول برابر کلیه قوانین مربوطه به خانواده. برابری کامل حقوق و وظایف زن و مرد مستقل از تابعیت در امور مربوط به تکفل

ما برای تحقق و تضمین وسیعترین آزادیها و حقوقهای فردی، مدنی، سیاسی، اجتماعی و رفاهی برای کلیه ساکنین ایران مستقل از تابعیت مبارزه میکنیم. اهم این حقوق و آزادیهای عبارتند از:

۱- کلیه ساکنین ایران مستقل از تابعیت و محل تولد، بدون هیچگونه تبعیضی، از حقوق و وظایف شهروندی برابر در تمامی عرصه های فردی، مدنی، سیاسی، اجتماعی و رفاهی برخوردار خواهند بود. هر فرد ساکن ایران عضو برابر و متساوی الحقوق جامعه است. تمامی قوانین جامعه بدون استثناء مستقل از تابعیت و یا زمان اقامت شامل حال تمامی ساکنین در ایران میشود.

۲- ممنوعیت اعمال هر نوع محدودیت بر ورود و خروج اتباع سایر کشورها. اعطای تابعیت کشور به هر فرد متقاضی که

و سرپرستی فرزندان پس از جدایی. برابری حقوق طرفین در هنگام جدایی نسبت به دارایی ها و امکاناتی که در طول زندگی مشترک عاید خانواده شده و یا در طول زندگی مشترک مورد استفاده کل خانواده بوده است. برابری کامل حقوق و وظایف زن و مرد در امور مربوط به تکفل و سرپرستی فرزندان پس از جدایی، مستقل از تابعیت. مبارزه میکند.

۸- تمام ساکنین ایران مستقل از تابعیت در انتخاب محل زندگی، سکونت و شغل خود آزادند. هرگونه جداسازی و ایجاد محدودیت بر اتباع خارجی در انتخاب محل زندگی، سفر، نقل مکان و انتخاب شغل، ممنوع است.

۹- برخورداری کلیه کودکان از یک زندگی شاد، ایمن و خلاق، مستقل از تابعیت. تضمین استاندارد واحدی از رفاه و امکانات رشد مادی و معنوی کودکان و نوجوانان، در بالاترین سطح ممکن.

۱۰- حذف هر نوع ارجاع به تابعیت افراد از اوراق هویتی، اسناد دولتی و فعل و انفعالات اداری و یا اعلام آن در رسانه ها.

ما اعلام میکنیم که تحقق حقوق و آزادیهای فردی، مدنی، سیاسی، اجتماعی و رفاهی تمامی شهروندان ساکن ایران در گرو بزیر کشیدن و سرنگونی رژیم ارتجاعی و ضد بشری جمهوری اسلامی و همچنین مبارزه ای همه جانبه علیه ناسیونالیسم، قوم پرستی و نژادپرستی است. جمهوری سوسیالیستی موازین مندرج در این بیانیه را بعنوان حقوق انکار ناپذیر تمامی ساکنین ایران مستقل از تابعیت تضمین خواهد کرد.

مصوب کنفرانس اول

حزب اتحاد کمونیسم کارگری

مه ۲۰۰۷

## غزه محکوم به مرگ تدریجی!

### آنابلیس مضحکه تبلیغاتی

آذر ماجدی



چهارشنبه 9 ژانویه جرج بوش، رئیس جمهور آمریکا، به خاورمیانه می‌رود تا با اولمر و عباس، روسای دولت های اسرائیل و فلسطین ملاقات کند. کنفرانس آنابلیس در ماه نوامبر بدنبال دو ماه تلاش آمریکا برگزار شد. پس از شکست جمهوریخواهان در انتخابات میان دوره ای، شکست فاحش در عراق و لبنان، و بعنوان فراهم آوردن مقدمات جنگ علیه ایران، دولت بوش دریافت که باید مساله فلسطین را بنوعی فیصله دهد. دولت بوش که در تمام این مدت از سیاست حمایت کامل از اسرائیل و تجاوزات مداوم دولت شارون پیروی میکرد، چرخش در سیاست خود نسبت به مساله فلسطین را ضروری دید. بدنبال دو ماه مذاکره به سبک آمریکایی، با طرفین مجادله و دولت های منطقه که با روشوه و مچ پیچیدن همراه بود، روسای تمام کشورهای منطقه توافق کردند در کنفرانس شرکت کنند. جمهوری اسلامی تنها دولتی بود که در این مذاکرات شرکت داده نشد.

تبلیغات بسیاری حول این کنفرانس بپا شد. سعی کردند به مردم منطقه و دنیا القاء کنند که مانع صلح حماس است و حالا که نوار غزه زیر حکومت حماس در محاصره مرگ قرار گرفته و عباس نیز با حماس در جنگ است، صلح به سرانجام میرسد. اما باید گفت که کوه حتی موش نیز نزناید! و جالب اینجاست این را همه از پیش میدانستند، حتی متوهم ترین ناظرین سیاسی. فقط چکمه لپسان دولت بوش میکوشیدند های و هوی براه بیاندازند و چهره جدیدی از بوش و سیاست آمریکا در خاورمیانه ارائه دهند. آنابلیس بدون هیچ نتیجه ملموسی خاتمه یافت. قرار شد که عباس و اولمر بطور مرتب بر سر مواد صلح مذاکره کنند. آنابلیس یک نمایش روابط عمومی کاخ سفید بیش

نبود.

یک ماه و نیم پس از آنابلیس، ساختن "ستلمنت" های اسرائیلی با سرعت بسیار در مناطق اشغالی در حال پیشروی است؛ دیوار آپارتاید گسترش میابد و حملات ارتش اسرائیل دیگر به نوار غزه محدود نمانده است. در همین دو سه روزه به نابلس و حتی رامالا حمله شده است. در حالیکه ارتش اسرائیل به رامالا حمله کرده است، اولمر و عباس روز قبل از ورود بوش با هم دور میز "مذاکره" نشستند.

آنابلیس تا آنجا که به مردم فلسطین مربوط میشود، پوچ و عبث بود. اما یک فایده داشت، به مردم جهان نشان داد که دولت اسرائیل قصد صلح ندارد. دولت اسرائیل از این فرصت ها برای کشورگشایی استفاده میکند. با حملات نظامی و فشارهای شدید اقتصادی جامعه فلسطین را به یک جنگ داخلی کشاند و اکنون فلسطین عملاً به دو تکه تقسیم شده است. مردم نوار غزه به مرگ تدریجی محکوم شده اند. علاوه بر حملات هر روزه نظامی و کشته شدن روزانه چندین نفر، محاصره کامل غزه مردم را به گرسنگی محکوم کرده است.

هفته پیش گزارشی از وضعیت خطیر فاضلاب در غزه توسط برخی رسانه ها پخش شد. کمبود سوخت برای تولید انرژی و از کار افتادن ژنراتورهای برق، مردم غزه را نه تنها از سوخت و برق محروم کرده است، آنها را در خطر سیل فاضلابی نیز قرار داده است. روز سه شنبه 8 ژانویه در اعتراض به سفر بوش تظاهراتی در غزه شکل گرفت که در آن 60 تابوت حمل میشد. این تابوت ها از یک واقعیت تلخ و ضد انسانی خبر میدادند. محاصره اقتصادی مردم غزه را با فقدان دارو روبرو کرده است. این 60 تابوت نشانه 60

شهروند فلسطینی است که طی این مدت بعثت فقدان دارو جان سپرده اند. در پیشاپیش صف یک دختر بچه حرکت میکرد که به علت بیماری کبد باید برای معالجه سالی یکبار به مصر سفر کند و داروهای معینی مصرف کند. محاصره نظامی - اقتصادی غزه دارد جان این دختر بچه را بتدریج میگیرد.



محاصره اقتصادی - نظامی نوار غزه یک میلیون و نیم انسان را به محرومیت مطلق و مرگ تدریجی محکوم کرده است و دنیا ساکت نظاره گر است. اگر هیتلر و حزب نازی یهودیان را بخاطر نژاد و مذهب شان به اردوگاه های کار اجباری و کوره های آدم سوزی اعزام کرد، اکنون در غزه یک جامعه بخاطر نژاد و سیاست دولتی که بر آن حکومت میکند به شکلی دیگر به سرنوشتی مشابه محکوم شده است. این واقعیت تراژیک زندگی مردم فلسطین است. فقر، گرسنگی، سرکوب، زور، تحقیر و استیصال روزمره زندگی میلیون ها فلسطینی را رقم میزند. در چنین شرایطی است که یک زن مسن فلسطینی در حالت استیصال مقابله با زورگویی و اجحاف ارتش اسرائیل فریاد میزند: "من خودم بن لادن ام." این آن گردابی است که تروریسم اسلامی از آن نیرو میگیرد. باید در مقابل این بی عدالتی ارتجاعی و ضد انسانی ایستاد.

فلسطین یکی از صحنه های دلخراش سرکوب، تحقیر، زور، بی عدالتی و لگدمال شدن ارزش های انسانی است. فلسطین محل ارتدق ایدئولوژیک - سیاسی جنبش اسلام سیاسی است. فلسطین همچون یک غده چرکین در خاورمیانه به یک مانع بزرگ در مقابل ایجاد هرگونه ثبات سیاسی - اقتصادی تبدیل شده است. مساله فلسطین باید حل شود. ایجاد دو دولت مستقل و متساوی الحقوق رکن اصلی این سیاست است. پایان یافتن سرکوب و تحقیر فلسطینیان توسط اسرائیل یک منبع مهم ارتدق اسلام سیاسی و تروریسم اسلامی را میخسکاند. باید بشریت متمدن و آزادیخواه را حول این سیاست بسیج کرد. چنین صلحی پیش شرط لازم دستیابی به یک زندگی آزاد، برابر و انسانی برای فلسطینیان است که همچون سایر جوامع تنها با استقرار سوسیالیسم قابل تحقق است.\*

### جمعی از کارگران شاغل و بیکار عسلیویه خواستار آزادی فوری دانشجویان و کارگران زندانی شدند

بنا بر گزارشات رسیده به "آوای دانشگاه" جمعی از کارگران بیکار عسلیویه و همچنین جمعی از کارگران پالایشگاه گاز فازهای ۹ و ۱۰ با نصب پارچه نوشته هایی خواهان آزادی دانشجویان و کارگران زندانی شدند.



این پارچه نوشته ها در سه راه عسلیویه و سه راه نخل تقی که از مسیر های اصلی تردد کارگران پروژه های منطقه ی پارس جنوبی هستند نصب شدند.

\*\*\*

## جامعه پزشکان کجایید؟ در حاشیه قطع دست و پا

شهلا نوری



جمهوری اسلامی باز هم با قطع دست و پای 5 نفر، در استان سیستان و بلوچستان، رعب و وحشت ایجاد کرد و شاهرودی رئیس دستگاه قضایی رژیم جنایتکار اسلامی، در همین رابطه به صراحت تاکید کرد که هدف از این جنایت آشکار، "تنبیه و عبرت سایر مجرمین" بوده است. تعیین مجازات قطع انگشتان دست برای سارق بر اساس آیه 38 سوره مائده در قرآن، انجام گرفته است: "والسارق والسارقة فاقطعوا أيديهما جزائاً بما كسبا نكالا من الله..." که بصراحت حکم به قطع دست سارق می دهد، چه زن و چه مرد.

طیف ماده 201 قانون مجازات اسلامی، مجازات سارق برای بار اول، در حکومت جمهوری اسلامی قطع چهار انگشت دست راست است و در مرتبه دوم، قطع انگشتان پای چپ و بخشی از پا که متصل به انگشتان است و در مرتبه سوم حبس ابد و در مرتبه چهارم، اعدام و همینطور طبق ماده 198 قانون مجازات اسلامی، تنها سارقی مستحق قطع انگشتان است که تمامی شانزده شرط مندرج در قانون اسلامی را دارا باشد.

در همین رابطه، ابراهیم نکونام که با حکم ویژه دستگاه قضایی، مامور برپا کردن دادگاه های صحرايي در سیستان و بلوچستان است، اتهام این افراد را "مُحاربه

خون میریزند. آنها نه تنها می خواهند مردم و جنبشهای مخالف خود را ارباب کنند بلکه با افشاء همدیگر به جامعه این اخطار را می دهند، که ما به خودمان نیز رحم نمی کنیم!

به نظرم رژیم اسلامی علیرغم سرکوب شدید و اعمال انواع جنایت علیه مردم، در سرکوب جنبشهای اعتراضی ناتوان بوده است. در رابطه با طرح "امنیت اجتماعی" و "مقابله با بد حجابی" با وجود دستگیری و تنبیه و توبیخ صدها هزار نفر از زنان و جوانان کشور شکست خوردند و خودشان دچار انشقاق شدند. سرکوب اعتراضات دانشجویان نتیجه عکس داد و با اعتراضات پیشرو در سراسر کشور روبرو شد. جنبش کارگری مداوما در اعتراض و اعتصاب است و بدنبال مبارزات حق طلبانه اش و در تقابل با رژیم و سرمایه داران جهت سرکوب این جنبش تلاش میکند. هرچه بیشتر کارگران به اشکال رادیکالتر و مستقیم تری رو می آورند که قادر باشند با فقر و فلاکتی است که گلوی دهها میلیون را در ایران میفشارد به جنگ حکومت اسلامی سرمایه بروند. مبارزه با تعدیات رژیم، مبارزه علیه اعدام، علیه کار کودک و ... در صحنه سیاسی کشور حضور دائمی پیدا کرده است. اما جای جنبش جامعه پزشکان آزادخواه، علیه توحش قرون وسطادی قطع بخشی از بدن انسان خالی است!

میتوان پرسید جامعه پزشکان کجائید؟\*

و فساد فی الارض" عنوان کرده است. عنوانی شناخته شده ای که جمهوری اسلامی ده ها هزار مخالف خود را طی 30 سال گذشته با استفاده از آن بقتل رسانده است. و بالاخره بعد از صدور احکام و تایید آنها توسط مراجع عالی قضایی رژیم، اینگونه جنایات با حضور و نظارت کامل تیم پزشکی" به مرحله اجرا در می آید. طی بررسی تاریخ ما شاهد همراه شدن و همکاری داوطلبانه پزشکان، وکلا، نخبگان و تحصیل کرده گانی بوده ایم که در خدمت رژیمهای فاشیستی و مرتجع دست به جنایت علیه بشریت زده اند. تا اینجا این پدیده جدیدی نیست. ولی آنچه جای تعجب دارد عدم اعتراض جامعه پزشکی در داخل کشور علیه این جنایات رژیم است. درست است طب خصوصی منبع پارو کردن پول در جامعه ای است که حق سلامتی مردم را به امتیاز پول داشتن تبدیل کرده است. اما وجدان علمی و انسانی حکم میکند که سکوت را شکست.

پیام اینگونه اقدامات روشن است. دستگاه قضائی رژیم در کنار دیگر نهادهای امنیتی و انتظامی و سرکوب، در نسل کشی 3 دهه گذشته تاریخ ایران شریک بوده است. اما در دوره اخیر بیشتر مثل طالبانها در افغانستان و آدمکشان قصی القلب و بی عاطفه در ملا عام و با پوشش خبری گسترده

### اجرای حکم

#### دست و پای 5 تن را در بلوچستان قطع کردند

دادگستری کل استان سیستان و بلوچستان اعلام کرد: در راستای مبارزه بی امان با مخلان امنیت و گروگانگیران و سارقین مسلح، 1- «م.ع. جلالی» به اتهام محاربه و افساد فی الارض از طریق راهبندی مسلحانه و درگیری با ماموران انتظامی که منجر به مجروح شدن یکی از آنها شده و 2- «ع.ب. ریگی» و 3- «ا. ریگی» به اتهام محاربه و افساد فی الارض از طریق مشارکت در سرقت مسلحانه و آدمربایی مسلحانه و به هم زدن امنیت مردم، 4- «ع.ر. رودینی» و 5- «د. پهلوان» به اتهام محاربه و افساد فی الارض از طریق راهبندی و سرقت مسلحانه و ایجاد ناامنی برای مردم در سطح منطقه به قطع دست راست و پای چپ محکوم شد که احکام صادره پس از تایید توسط مراجع عالی قضایی کشور با رعایت تشریفات دادرسی و با حضور و نظارت کامل تیم پزشکی به مرحله اجرا درآمد.\*

### مرکز مطالعات کمونیسم کارگری برگزار میکند:

شکست طبلی سوسیالیستی!

نقدی بر تزه های شکست  
طلبانه و پوپولیستی حمید  
تقوایی

در این سمینار به بررسی و نقد تزه های شکست طلبانه و پوپولیستی حمید تقوایی در پلنوم ۲۹ حککا پیرامون انقلاب سوسیالیستی پرداخته و به این سؤالات محوری پاسخ داده میشود. چگونه حمید تقوایی در پس تبلیغات سوسیالیسم فوری عملا تحقق انقلاب سوسیالیستی و دستیابی به جامعه آزاد کمونیستی را به آینده ای دور و دست نیافتنی محول میکند؟ جوهر راست و شکست طلبانه این تزه ها در چیست؟ چگونه حمید تقوایی کمونیسم کارگری را به یک جنبش فکری و تبلیغی آنهم از نوع پوپولیستی اش و انقلاب کارگری را به انقلاب فلاسفه و عموم خلقی تبدیل میکند؟ در این سمینار همچنین به اعتراضات ۱۳ آذر و شکست سیاست سازماندهی خط حمید تقوایی بمثابه یک بررسی موردی پرداخته خواهد شد.

### علی جوادی

مکان: شبکه پالتاک،  
گروه خاور میانه - ایران

یکشنبه ۱۳ ژانویه

ساعت ۷ شب بوقت

اروپای مرکزی و ۱ بعد از  
ظهر بوقت شرق آمریکا

و بطور هم زمان در یاهو  
سنجر

[Markazmkk@yahoo.co](mailto:Markazmkk@yahoo.co)  
[m](http://m)

[worker.communism.studies@  
gmail.com](mailto:worker.communism.studies@gmail.com)

## گزارشی از گوشه هائی از زندگی در ایران

شهاب احمدی

سلام. بفرمایید امرتون؟ بله من برای اون آگهی که داده بودین تماس گرفتم.



بله ما به منشی خانم آشنا به کامپیوتر و کارهای دفتری نیاز داریم و البته مجرد میدونین که با خانم های مجرد راحت تر می تونیم کار کنیم! بله بله، چه مدارکی می خوانین؟ هیچی! فقط یه کپی شناسنامه و پوشه رنگی، همین! خوب کی بیام؟ هر چه زودتر بهتر ما منتظریم.

با خوشحالی خودتو می رسونی به محل شرکت. سلام من خانم .... هستم اومدم برای استخدام، اینم مدارکم. بله بفرمایید من منتظر شما بودم. این میز شماست. هر روز صبح از هشت تا یک بعد از ظهر و از سه تا هشت شب. حقوق چی؟ حقوق هم هر ماه صد هزار تومن خوبه؟ عالیه!

این نمایی از وضع اشتغال زنان و دختران در ارگانهایی دولتیست. مدیران دولتی با استخدام منشیهای دختر اونهارو مورد تجاوز قرار میدن و کسی جرات اعتراض هم نداره. چون مدیر از پشتیبانی دولت برخورداره. در جامعه ایران از این موارد بسیار زیاد است. مواردی وجود دارد که مدیر اداره ای بیدلیل اقدام به استخدام منشی های متعدد زن می کند و به خاطر موقعیت شغلی و سو استفاده از موقعیت و مقام خود اقدام به اعمالی از قبیل تجاوز و غیره می کنند. این موارد به حدی فراگیر شده است که حتی قانون هم دیگر توان مقابله با آن را ندارد. متأسفانه در این جامعه برای زن ارزشی نگذاشته اند و تنها ارزشی که به زن داده میشود يك ابزار برای تفریح و تولید مثل است، که ارزش نیست

کردن مجلس می کنن و با گریه های بلند تو سرو کله هم می زنن و داد می زنن و گریه می کنن! چی شده؟ بله، جشنه غدیر اینجوری، باید گریه کنی، بزنی تو سرت، انگار ننه باباشون مرده! رژیم هم در رادیو و تلویزیون به طور عجیبی شروع کرده به پخش آهنگهای کوردی و آذری که مثلا ما شما رو دوست داریم و غیره... و دم از دوستی و برابری و عدالت می زنند!!! احمدی نژاد هم که به مردم تحمیل شده برای خودش ول میگرده و همش از افتخارات دولت خودش میگه که همش وعده دادن و عمل نکردن.

و اما چند کلمه در مورد وضعیت زندگی در ارومیه و یک روستای اطراف. یکی از دوستانم چند وقت پیش به روستای محل زندگیش رفته بود و چندتا عکس از اونجا برام آورد. البته چند تا از عکسها مربوط به تابستان و پاییزه.

## شهر ارومیه

توی خیابان راه میری روی درو دیوار شهر با آگهی های مختلف روبرو می شی که تو یه کاغذ ۴ یا بزرگتر خبلی با آب و تاب نوشتن به يك خانم جوان برای منشیگری نیازمندیم. یا يك خانم جوان حدود ۲۰ ساله مجرد برای کار نیازمندیم و فقط یه شماره برای تماس گذاشتن. زود یه خودکار بر میداری و شماره رو می نویسی تو دستت چون کاغذ دم دستت نیست. با خوشحالی میری خونه، گوشی تلفن رو بر میداری شماره می گیری. تلفن مشغوله! چند بار شماره می گیری، تو فکرت اینطور مجسم میکنی تو به شرکت دولتی خوشنام کار پیدا کردی با حقوق و مزایای عالی، بالاخره خط آزاد میشه و زنگ میخوره یه آقای گوشی رو برمیداره...

بله بفرمایید! شما هول میشین!!!!

داشتم این مطلب را می نوشتم که در اخبار شنیدم که خانم بی نظیر بوتو در پاکستان ترور شد. این ترور محکوم است. تروریسم کلا محکوم است و نباید جائی در تفکر آزادیخواهانه داشته باشد. بگذریم.

سال نو میلادی فرا رسید. مردم ایران برایشون زیاد مهم نیست. حتی خیلی ها نمی دونن که سال میلادی کی شروع میشه و کی تموم میشه. به هرحال این سال هم با تمام فراز و نشیبهای خود به پایان رسید. در ایران در کنار اعتراض مردم اخبار فشارهای مامورین رژیم به جامعه را هر روز می شنویم. فجیع ترین رفتارها را با مردم میکنند و سران رژیم با افتخار در رسانه های جمعی اعلام میکنند که در فلان عملیات تعدادی اشرار را دستگیر کردیم! کسانی که به جرم مثلا اذیت آزار مردم دستگیر میشن، معلوم نیست که اساسا جرمی مرتکب شدند. خودم شاهد بودم مامورین کسی رو گرفتن و گرفتن باعث آزار مردم شده. بعد و وسط خیابان لباسشو پاره کردن، شلوارشو به زور از تنش درآوردن و در ملا عام تحقیرش کردند، با انواع اسلحه های سرد مثل باطوم و چوب و هرچی که دستشون رسید افتادن به جون این مرد بدبخت. و آنقدر زدند که بیهوش شد و خونی مالی بردنش کلانتری الزه ببینن چیکار کرده تا مجازات بشه؟! اون بدبخت تو زندان های کثیف رژیم مرد. فرداش گرفتن اعدامش کردیم!

روز شنبه عید غدیر از طرف "شیعیان" مثلا روز جشنه. امروز جمعه مردم رو دعوت کردن تا شب بیان به مساجد و بسیجها و مولاها برایشون مراسم جشن غدیر بگیرن. حالا چجوری؟ یکی به عنوان "مداح اهل بیت" میاد بالای منبر شروع می کنه به گریه انداختن مردم. بین مردم هم عده ای از طرف رژیم شروع به گرم

استثمار است. و حتی میتوان گفت مادر از نظر بعضی مردان يك انسان بیسواد و نادان است که به غیر از بزرگ کردن و تربیت فرزندان و کار در آشپزخانه حق انجام هیچ کار دیگری را در خارج از خانه ندارد. این هم از برکت فرهنگ مردسالاریه. میبینیم که بعضی مردان زنان را با تمسخر و اکراه صدا می زنند و حتی آزادی بیان و رفتار اجتماعی از زنان سلب شده است. آزادی زن در هر جامعه، نشان دهنده آزادی آن جامعه است، در ایران زنان در جامعه ای زندگی میکنند که به جرم زن بودن به صد تهمت دچار هستند. تحقیر و زن ستیزی یکی از مشکلات بیشمار جوامع مردسالار است. اگر چه تلاشهایی برای تغییر این وضعیت صورت گرفته است ولی هنوز وضعیت به نفع زنان تغییری نکرده است. به طور کلی استخدام های صوری در ایران فراگیر شده است و از این راه عده زیادی از زنان و دختران بیگانه در دام باندهائی میافتند که هدفشان معلوم است.

در این روزهای سرد که حتی حیوانات هم جرات بیرون آمدن از لانه ها را ندارند، کسانی را در شهر می بینیم که از شدت فقر اقدام به تکدی گری میکنند. دختر بچه ای حدودا شش ساله را دیدم که بدون کفش و فقط با چند تکه لباس پاره در کنار ساختمان استانداری ارومیه در حالی که بر روی يك تکه مقوا نشسته بود گدایی می کرد و از سرما چنان به خود می لرزید که آدم احساس می کرد دارد بازی می کند. این در حالی است که



بعضی از کودکان همسن و سال این کودک از چنان امکانات برخوردارند که برای انتخاب آنها دچار مشکل میشوند. يك بار در شهر رژیم برنامه ای گذاشت با عنوان جمع آوری متکدیان و حمایت از فقرا

## گزارشی از

## گوشه هائی از زندگی در ایران...

تنها شغل روستاییان است. عوامل رژیم بزرگترین دلالتان شهر هستند. روستایی مجبور است تمام عمر کار کند و کار کند و در آخر هیچ. سطح سواد مردم بسیار پایین است. سواد و مدرسه و تحصیلات در این جور مناطق بسیار بی معناست. هر کسی در روستا کمی پول به دست میاره سریع خودشو از این جهنم نجات میده و به شهر کوچ می کنه و همه چیز را در روستا رها میکنه و کسی جای يك کشاورز و دامدار را پر نمیکنه. کار کار کار، همش کار، کاری که در ازاش هیچی به دست نمیآرن.



مردم با کار خوشونو از رژیم پنهان میکنن. حداقل فقر و بدبختی باعث میشه رژیم کاری به کار اینها نداشته باشه. فقط از شون به عنوان ابزار درآمد استفاده میکنه. در پشت خنده های این مردان و زنان يك دریا اشک است. اشکی که به رنگ خون است. \*

فقر در این روستا و روستاهای مشابه شرایط بسیار بدی دارن. کودکان در این روستاها با شرایط فجیعی بزرگ میشن و دختران بسیاری هم از تحصیل محرومند. این در حالی که در داخل شهر در مناطق اعیان نشین عده ای ثروتمند برای بچه های ثروتمند مدرسه خیرات میکنن و اسم خودشونو به عنوان "خیرین مدرسه ساز" ثبت میکنن. این کودکان لاقل شناس دارنند که امکاناتی دارنند. اما هدف اونهای دیگه اینه که مدرسه مخصوص خودشون را درست کنند و قاطی بقیه نشن. اسمش میزارند خیرات!

در این روستا مردان و زنان و حتی کودکان محکومند فقط کار کنند و کار کنند. سودجویان در شهر و روستا هم درکمین این زحمتکشان هستند. به قدری فضای این روستا و روستاهای مشابه آلوده و کثیف است که روستاییان دیگر حاضر به ادامه زندگی در چنین جاهایی نیستند. کودکان مجبورند به جای تحصیل مدفوع حیوانات را تمیز کنند و یا گلّه به چراگاه ببرند و از این قبیل کارها. از نظر وضع مالی این روستاها خیلی بدتر از مناطق فقیر ارومیه است. کشاورزی و دامداری

و کودکان، مخصوصا دختران. بعد معلوم شد که قضیه چیز دیگریست!

هست به اسم به رذی (berdêzî) که خورشیدش ساعت ۳ بعد ظهر غروب میکن. این روستا در ۲ - ۳ کیلومتری ترکیه قرار داره. درست در دامنه کوه "گوتول (gotol)" و طوری واقع شده که از ساعت ۳ بعدظهر به اینور خورشید ندارن. مردم بیچاره اونجا مجبورن بخاری هاشون رو از ساعت ۳ به بعد روشن کنن که انرژی زیادی مصرف میشه. این در حالی که روستای "گنبد" تا دلتون بخواد آفتاب دارن ... ولی نکته جالب اینه که سهمیه سوخت آنها به یک اندازه است. احتمالاً خدا در روز قیامت



اهالی روستای "به رذی" رو با سهمیه به بهشت می بره!!

خانه های خشتی و سست در این روستاها فراوانند و خانواده های

رژیم با احداث ساختمانهای مسکونی به اصطلاح باز پروری و بهزیستی با جمع آوری زنان و دختران فقیر اونهارو مورد تجاوز قرار میدادن. بطوری که شبها از بعضی شهرها یا از تهران مقامات دولتی می آمدند و یکی یا چندتا از دختران رو با خود میبردند و چند روز بعد آنها را مخفیانه به آنها ساختمانها بر می گرداندن. بعدها با اعتراضات مردم این اقدامات در ظاهر تعطیل شد ولی در پشت پرده هنوز ادامه داره. حتی فروش دختران هم یکی از درآمدهای رژیم است که همه مردم میدانند ولی کسی اونو بیان نمی کنه. فکر می کنم تا این حد کافی باشه.

روستایی در چند کیلومتری شهر ارومیه نزدیک مرز ترکیه

"صومای و برادوست" رو که همه میشناسند. طرفای سرو بله نزدیک ترکیه. اونجا به روستایی

## ادامه اعتصاب کارگران گونی بافی مجتمع صنعتی سما

کارگران گونی بافی سما دیروز سه شنبه در هوای زیر صفر درجه و برف شدید اعتصاب خود را آغاز کردند. ابتدا هم کارفرما و هم مسئولین تلاش داشتند با بی تفاوتی کارگران را مجبور به پایان دادن به اعتصاب کنند. در ادامه بازرس اداره و رئیس اداره خالیدیان و محقیان در محل حضور پیدا کردند. توطئه علیه کارگران و ایجاد تفرقه از همان لحظات اولیه در میان کارگران آغاز کردند.

کارگران با روشن کردن آتشیهای بزرگ، مردمی که از جاده اصلی سندانج - همدان در تردد بودند را متوجه اعتراض خود کردند. در حالی که ابتدا اجازه ورد به کارخانه را ندادند سپس مجبور شدند مهمانسرا و محل استراحت در اختیار کارگران قرار دهند. مسئولین اداره کار کارگران را به کناری می کشیدند و به آنها تعهد می دادند که اگر اعتصاب را پایان بدهند سریع و در همان لحظه نه تنها حقوقهای معوقه آنها را پرداخت خواهند بلکه سنوات کاری ۹ ماه کار را نیز به آنها خواهند پرداخت. به کارگران اعلام می شود این کارخانه دیگر سود آور نیست. این کارخانه بسته می شود. شما خودبخود بیکار خواهید شد. تا این شرایط فراهم شده است حقوقهایمان را بگیرید. ما اینجا نماینده قانون هستیم اگر ما برویم معلوم نیست آیا کارفرما بعداً حقوق شما را پرداخت خواهد کرد یا نه. نگرانی کارگران اعتصابی را بر سر دوراهی قرار داده بود. تعدادی از کارگران تسویه حساب کردند. حقوقهای معوقه و سنوات ۹ ماه کار را دریافت کردند و به اعتصاب خود پایان دادند. اما بخشی دیگر از کارگران هنوز در اعتصاب بسر می برند. و امروز دومین روز اعتصاب خود را سپری می کنند. این بخش از کارگران اعلام کردند که ما نمی خواهیم به ما اخراج را تحمیل کنید. ما کارگر این کارخانه هستیم. هر وقتی که شما گذشته از حقوقهای معوقه، عیدی و مزایایی که به ما تعلق می گیرد، حقوق کسری ۶ ماه را پرداخت کردی و قرارداد ما را تمدید کردید به اعتصاب خود پایان خواهیم داد.

لازم به ذکر است وسیعاً خبر این اعتصاب در شهر سندانج و قروه بخش شده است. امروز با صدها اس ام اس از طرف جوانان پیام حمایت به کارگران ارسال شده و خبر اعتصاب را جوانان مرتباً پخش میکنند. نمایندگان اتحادیه کارگران اخراجی و بیکار در حمایت از کارگران در محل اعتصاب حضور داشتند و برای کارگران این بخش از تجربیات و مبارزات خود گفتند. مردم شهر سندانج برای کارگران اعتصابی امکانات فرستاده و حمایت خود را با کارگران اعتصابی اعلام کردند. کارگران اعتصابی امروز سومین مجمع عمومی خود بر گذار میکنند. در این مجمع عمومی قرار است تصمیم بگیرند کدام اشکال مبارزه را باید انتخاب کنند برای ادامه اعتصاب و به پیروزی رساندنش چه باید بکنند. \*

## معنی دموکراسی، رأی فرد و دخالت شهروندان در سرنوشت جامعه

## پاسخ به یک پرسش در جلسه پالتاک

منصور حکمت



از هیچ مرجعی رأی نمیگیرند، کنگره آمریکا نظر نمیدهد. ولی یک شهر بزرگ را میبندد. سی هزار نفر یک شهر، رقمی نسبتاً بزرگ است. بعد از آن فقر هست، محرومیت هست، خودکشی هست، راجع به هیچکدام از اینها مردم و نمایندگانشان نظر نمیدهند، رأی نمیدهند. بوئینگ میبندد. محافل حاکم بر جامعه راجع به اقتصاد تصمیمشان را گرفته اند، پارلمان دارد مهر تأیید میزند. سیستم دموکراسی پارلمانی سیستمی است برای مشروعیت دادن به یک حکومت که قبل از پارلمان و مقدم بر پارلمان وجود دارد و آن حکومت طبقه حاکم است. حکومت طبقه‌ای است که از نظر اقتصادی حاکم است.

به این اعتبار نه! من طرفدار دموکراسی پارلمانی نیستم. واضح است که دموکراسی پارلمانی را به حکومت ارتشی ترجیح میدهم، واضح است آنرا به استبداد سلطنتی ترجیح میدهم، واضح است آنرا به حکومت پلیس مخفی ترجیح میدهم. ولی فکر نمیکنم که سطح ما را اینقدر پائین بیاورند که این را بعنوان ایده‌آلمان در زندگی قبول کنیم. سوسیالیسم معنی آزادی برای ماست، و آلترناتیو ما در مقابل دموکراسی، سوسیالیسم است. اگر به این معنی تعبیر شود که سوسیالیسم به رأی فرد بها نمیدهد، چون دموکراسی شاخص حق رأی فرد است، خوب میگویم کسی که حب تبلیغات جامعه رسمی بورژوازی را قورت داده، اینطور میگوید. در حالی که ایدا اینطور نیست. تنها جنبشی که به معنی واقعی به فرد حق میدهد بطور مداوم در سرنوشت سیاسی و اقتصادی اش، دخالت کند، سوسیالیسم است.

توسط ایرج فرزاد پیاده و مقابله شده است. از جلسه پرسش و پاسخ در پالتاک ۱۲ دسامبر ۲۰۰۱

شهروند نمیخواهند، میگویند وکیل بعدی‌ات را انتخاب کن. بیا بین انتخابهایی که احزاب سیاسی جلوی رویت گذاشته‌اند، یکی را انتخاب کن. و این آدمها را در این چهار سال بقدرت برسان.

من از شما میپرسم، اگر بجای سیاست، موضوع اقتصاد بود، میگفتند بیایید هر ۴ سال یک بار یک عده‌ای را انتخاب کنید، که بجای ما رفاه داشته باشند، بیاییم هر ۴ سال یک بار عده‌ای را انتخاب کنیم که بجای ما مدرسه داشته باشند، هر ۴ سال یک بار کسانی را انتخاب کنید که آنها بجای ما دکتر بروند و طب شامل حالشان بشود. یا بیایید هر ۴ سال یک بار عده‌ای را انتخاب کنید که بجای ما غذا بخورند، هر ۴ سال یک بار عده‌ای را انتخاب کنید که بجای ما سکس داشته باشند... هیچکس این را قبول نمیکند.

هیچکس، از این همه آدمهایی که دموکراسی پارلمانی را قبول میکنند، قبول نمیکرد که در آن ۴ سال اختیار زندگیش را در آن ابعادی که گفتم، از سرپرستی بچه‌اش، تا معاشش، تا رفاهش را بطور عملی دست کس دیگری بدهد، وکالت را در این موارد بسپارد به آن وکیل و برود ۴ سال دیگر بیاید. ولی سیاست چون در این نظام بی اهمیت است، مردم این کار را میکنند. علت اینکه دموکراسی پارلمانی، روی پای خودش میایستد، اینست که سیاست در این نظام بی‌اهمیت است. برای اینکه سیاست از پیش توسط مردم دانسته است، میدانند که سیاست دست ارباب قدرت است و میدانند که حتی مجلس هم مرکز قدرت نیست.

شما ببینید شرکت بوئینگ که سی هزار نفر را اخراج میکند،

دموکراسی پارلمانی مبتنی کرده است و به آن میگوید آزادی. (این آزادی است به این معنی که آن جامعه و آن طبقه (چنین) به آن نگاه میکند. معنی‌اش این نیست که تاریخاً فقط میشود اینطور به آزادی نگاه کرد، یا تاریخاً فقط اینطور نگاه کرده اند، یا سوسیالیستها موظفند اینطور به آزادی نگاه کنند.

سوسیالیسم هم راجع به آزادی انسان تعریف دارد. منتهی بحث سوسیالیسم راجع به آزادی، اقتصاد را هم در بر میگیرد. و رابطه اقتصاد و سیاست را دقیقاً برقرار میکند. ببینید، من دمکرات به معنی دمکرات پارلمانی نیستم، چون سیستم پارلمانی سیستمی نیست که به شهروندان قدرت دخالت در سرنوشتشان را میدهد. سیستمی است که، برعکس، این قدرت را به تناوب از شهروندان میگیرد، و برای دوره‌هایی به کسان دیگری میدهد. به همین خاطر است که به آن میگویند دموکراسی نمایندگی یا دموکراسی وکالتی. این وکلا کسانی هستند که برای هر ۴ سال یک بار یا هر ۵ سال یک بار، در جوامع دیگر که فرض کنیم دموکراسی در آنها برقرار است، اختیار دخالت کردن در سرنوشت جامعه را به نیابت از توده میلیونی مردم میگیرند. هر چهار سال یک بار. و در آن دوره شهروند از طریق مکانیسم دموکراسی کوچکترین امکان دخالت در جامعه را ندارد، از طریق مکانیسمهای دیگر میتواند، که به آن می‌پرسم. ولی، از طرق دمکراتیک نمیتواند در سرنوشت جامعه دخالت کند. اگر در فاصله این ۴ سال این حکومت اعلام جنگ بدهد، از شهروند نمیپرسند. اگر نرخ بهره را افزایش بدهد از شهروند نمیپرسند. اگر قانون بیمه‌های بیکاری را لغو کنند، نمیپرسند. اگر تصمیم بگیرند مدارس مذهبی درست کنند، از شهروند نمیپرسند. شهروند وکالت داده، آزادیش را برای مدت ۴ سال به کسان دیگری داده است. سر ۴ سال هم که می‌آیند، دخالتی از

هوشمند: با تشکر از آقای حکمت بخاطر وقتی که دادند، سؤال من اینست که برداشت و تعریف شما از دموکراسی چیست؟ آیا شما به دموکراسی متعارف در دنیا معتقد هستید یا نه؟

**منصور حکمت:** هوشمند عزیز ممنونم، راجع به دموکراسی من فکر میکنم که مفصل نوشته‌ام و اگر به این نوشته‌ها دسترسی ندارید، اگر یک آدرس بدهید حتماً برایتان میفرستیم.

بحثهای من راجع به دموکراسی روی سایتها پیدا میشود و همینطور در خود برنامه "یک دنیای بهتر"، آنطور که شما میگویید راجع به دموکراسی رایج در دنیا صحبت کرده‌ام. ببینید، یک تصویری بخصوص در میان چپهای کشورهای عقب مانده، چپهای کشورهای فقیرتر هست که گویا دموکراسی طرف مترادفی است برای کلمه آزادی. در نتیجه آزادی یعنی دموکراسی و این تنها شکلی که آزادی میتواند به خودش بگیرد. و از همینجاست که آگه کسی بگوید من دمکرات نیستم، معنی‌اش این میشود که لاجرم آزادیخواه نیست، مستبد و طرفدار استبداد است. در صورتی که دموکراسی کلمه‌ای مترادف آزادی نیست، کلمه‌ای است که در یک دوره اجتماعی معین، طبقه اجتماعی معینی برای معنی کردن آزادی به روایت خودش، بدست داده است.

دموکراسی پارلمانی یا دموکراسی بورژوازی شیوه‌ای است که این طبقه، که اساس جامعه‌اش را روی سودآوری سرمایه، روی کار مزدی، روی وجود بازار، روی خرید و فروش گذاشته است و نیروی کار را هم به یک کالا تبدیل کرده است (آزادی را معنی کرده است)، این چنین جامعه‌ای نظام سیاسی اش را بر مقوله

آثار  
منصور حکمت  
را بخوانید!

نصب پلاکاردی از خواستهای دانشجویان و آزادی آنها حمایت کردند.

### اعتراض خانواده ها

\*اما از طرف دیگر خانواده های دانشجویان بازداشتی لحظه ای از تلاش برای آزادی عزیزانشان دست بر نداشتند و در روز شنبه ۸ دی ماه در مقابل زندان اوین تجمع کرده و خواستار ملاقات با فرزندانانشان شدند. نیروهای امنیتی علاوه بر معطل کردن خانواده ها از گرفتن لباس و سایر وسایل شخصی که برای فرزندانانشان آورده بودن امتناع کردند. اما تلاش خانواده ها برای آزادی دانشجویان دستگیر شده همچنان ادامه دارد.

\*همچنین دوشنبه ۱۰ دی ماه خانواده ها برای اعتراض مقابل درب سازمان ملل تجمع کردند که با بد رفتاری و ضرب و شتم نیروهای حراستی و سکوت مقامات حاضر در دفتر سازمان ملل مواجه شدند.

\*از دیگر اتفاقات اعتصاب غذای دانشجویان دانشگاه اصفهان بوده است که با وعده همکاری ریاست دانشگاه دانشجویان معترض به اعتصاب خود پایان دادند. در طول این اعتصاب علاوه بر تلاشهای سرکوبگرانه نیروهای امنیتی، تعدادی از اعتصاب غذاکنندگان حالشان وخیم و روانه بیمارستان شدند. دانشجویان اصفهان به دلیل تعطیل شدن انجمن اسلامی و صنف دانشجویی به عنوان دو نهاد دانشجویی دانشگاه دست به اعتصاب زدند و خواستار برپایی مجدد این دو نهاد، همچنین لغو احکام کمیته انضباطی، لغو احضارها، و تشکیل صنف نشریات دانشجویی شدند.

دانشجویان اصفهان به خاطر درخواست های بسیار رفقای دانشگاه های دیگر مبنی بر پایان دادن به اعتصاب غذا و پیش گرفتن یک راه اصولی و موثر

### دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب را از زندان آزاد کنید

بیانیه مردم آزادیخواه و برابری طلب مریوان در باره دانشجویان زندانی

اکنون بسیاری از دانشجویان، این فرزندان آزادیخواه ما بمناسبت تجمع روز دانشجو در دانشگاه های ایران در زندانند. آنها به جرم آزادیخواهی و عدالت طلبی ما مردم ستمدیده در بند و زیر شکنجه اند.

ما امضا کنندگان زیر در کنار دانشجویان و همه خانواده هایشان که شب و روز را در نگرانی و اضطراب بسر میبرند هستیم و همه مردم شهر مریوان را فرامیخوانیم با امضای خود این صدای اعتراض و همدردی را رساتر کرده و به این وسیله خواهان آزادی فوری دانشجویان در بند شویم. دانشگاه پادگان نیست، زنده باد آزادی زنده باد برابری!

\*در پی اعتراضات هفته قبل به بازداشت دانشجویان چپ جمعی از دانشجویان فارغ التحصیل انجمن اسلامی دانشگاه رجایی بیانیه ای در دفاع از این دانشجویان منتشر کرده اند و خواستار آزادی بی قید و شرط آن ها شدند!

\*در دو هفته گذشته شاهد حمایت نیروهای کارگری هم بودیم. به گزارش سایت اتحاد" روز شنبه فعالین انجمن صنفی کارگران برق و فلزکار کرمانشاه با نصب پارچه نوشته در مقابل دانشگاههای رازی، مامائی و پیراپزشکی، علوم انسانی و آزاد واحد کسری در کرمانشاه از مطالبات دانشجویان حمایت کرده و خواستار آزادی فوری آنها شدند."

\*همچنین کارگران ایران خودرو با انتشار بیانیه و اعلام حمایت از فراخوان ۲۸ دسامبر خواستار آزادی دانشجویان شدند. \*تعدادی از کارگران عسلویه با

### فشرده ای از اخبار

## اعتراضات دانشجویی، تلاش خانواده ها، حمایتها کامیار آزادمهر

در معرض تعرض و بازخواست رژیم قرار دارند و احکامی از قبیل تعلیق و وثیقه های هنگفت برای آن ها در نظر گرفته شده است. از جمله ایشان می توان به تینا حسینی اشاره کرد که به یک ترم تعلیق محکوم شده و دانشگاه از وی خواسته که تمام فعالیت های سیاسی خود را قطع کرده و از هرگونه صحبت با جراید و نشریات و ارتباط با رفقای سابق خویش امتناع ورزد! احتمال می رود چنین تهدیدها و احکامی برای سایر دانشجویان در نظر گرفته شود. اما دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب مشهد اعلام کرده اند در صورت ادامه این روند تمام نیروهای خود را برای اعتراض به میدان خواهند آورد.

\*عابد توانچه که آزاد شده بود بار دیگر توسط نیروهای اطلاعاتی دستگیر شد. احتمال بازداشت دوباره آزاد شده های دیگر نیز در دوره ی فروکش کردن اعتراضات می رود.

\*اما مهمترین خبر دانشجویی این هفته مربوط به آرش پاکزاد است که شدیداً تحت شکنجه و بازجویی وحشیانه قرار داشته و همچنین در اعتصاب غذا نیز به سر می برد. وضعیت او بسیار نامناسب ذکر شده و خانواده آرش در طی ملاقاتی(در ماشین!) آثار شکنجه وحشیانه را بر بدن وی دیده اند. آرش پاکزاد از دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب دانشگاه مازندران است که حکم آزادی او صادر شده اما هنوز تحت بازداشت و بازجویی قرار دارد.

### از حمایتها

\*بیانیه مردم آزادیخواه و برابری طلب مریوان نیز در دفاع از دانشجویان با بیش از ۴۰۰ امضا منتشر شد. در این بیانیه عنوان شده:

جنبش دانشجویی در حالی هفته پیش را سپری کرد که فضای دانشگاه های کشور مملو از اعتراض برای رهایی دانشجویان در بند بود. گسترش این اعتراضات به همراه پیگیری بی وقفه و شبانه روزی خانواده زندانیان، همچنین اعلام همبستگی گروه های مختلف کارگری و زنان باعث شد تا حکومت تعدادی از دانشجویان را آزاد کند و وعده ارسال دیگر پرونده ها به "دادگاه" دهد. فقط باید تاکید کرد نباید فشار را از روی رژیم برداشت. تا آزادی بی قید و شرط دانشجویان زندانی تلاش خود را باید ادامه دهیم. بدون فشار ممتد نمیتوان رژیم را وادار به عقب نشینی و آزادی عزیزانمان کرد.

به وقایع دانشجویی در دو هفته گذشته به صورت مروری میکنیم؛

### دستگیر شدگان

\*طبق آخرین اخبار رسیده بهروز کریمی و مهدی گرایلو توانستند بعد از چند روز پیگیری بی وقفه خانواده هایشان با آن ها به صورت تلفنی تماس حاصل کرده و از سلامت خود و سایرین خبر دهند. پیام ایشان به خانواده و رفقای خود پایداری و ایستادگی بوده است. علی عزیزی، عضو سابق شورای مرکزی انجمن اسلامی دانشگاه امیرکبیر، پس از گذشت ۶۳ روز بازداشت عصر امروز از زندان آزاد شد. این در حالی است که هنوز بسیاری از خانواده ها نتوانسته اند با بچه هایشان ارتباط برقرار کنند از جمله علی کلایی یکی از دانشجویان دانشگاه آزاد که در پی دستگیری های چند وقت اخیر بازداشت شده و بی خبری از وی موجب نگرانی شدید خانواده وی گشته است.

\*همچنین دانشجویان آزاد شده نیز



## فشرده ای از اخبار

## اعتراضات دانشجویی، تلاش خانواده ها، حمایتها ...

تر به اعتصاب غذای خود پایان داده و طی بیانیه از تمام دانشجویانی که آن ها را حمایت کرده بودند تشکر کردند.

## احضارهای جدید

موج جدیدی از احضارها و حکم های تعلیقی درست در ایام فرجه امتحانات به سوی دانشجویان سرازیر شده که ما سعی می کنیم تا اخبار موثقی از این حمله جدید رژیم در اختیار شما بگذاریم.

\*مهدیه گلرو، علیرضا موسوی، امیر یعقوبعلی، نگین فرازمنند، عسل اخوان، کوروش جنتی، شیما فرزاد منش به کمیته انضباطی احضار شده اند. لازم به ذکر است مهدیه گلرو، امیر یعقوبعلی، نگین فرازمنند، عسل اخوان و شیما فرزاد منش ترم گذشته تعلیق و ممنوع الورد بوده و دوره ی محرومیت خود را سپری کرده اند. همچنین علیرضا موسوی که پیش از این به دو ترم محرومیت از تحصیل محکوم شده بود و تاکنون نیمی از آن را سپری کرده به کمیته انضباطی احضار شده است.

خبر ها حاکی از آن است که کوروش جنتی نیز که هفته گذشته حکم یک ترم تعلیق خود را دریافت کرده است جزء احضار شده گان است. سعید فیض الله زاده نیز که دوران تعلیقش به پایان رسیده است همچنان اجازه ورود به دانشگاه و انتخاب واحد را ندارد. مسئولین دانشگاه هیچ جواب قانع کننده ای برای اقدام خود نداده اند و هیچ حکم یا ابلاغیه به وی ارائه نشده است. همچنین سلیمان محمدی دانشجوی دانشگاه علامه نیز از سوی کمیته انضباطی به دو ترم تعلیق از تحصیل با احتساب سنوات محکوم شده است.

\*مهدیه گلرو نایب دبیر انجمن منتخب علامه که امروز (سه شنبه)

\*تعدادی از دانشجویان دانشگاه یاسوج به علت اعتراض به آنچه ضرب و شتم يك فعال دانشجویی دختر در دانشگاه می خواندند، به کمیته انضباطی احضار شدند.

\*کمیته انضباطی دانشگاه باهنر کرمان 7 تن از دانشجویان فنی و مهندسی این دانشگاه را مجموعه به 14 ترم تعلیق از تحصیل با احتساب سنوات محکوم کرده است. این دانشجویان از دست اندرکاران برگزاری مراسم جشنی با مجوز دانشگاه بوده اند که به دنبال برگزاری مراسم، مورد اعتراض برخی نهادهای بیرون از دانشگاه قرار گرفته است. کمیته انضباطی دلیل محکومیت این دانشجویان را "توهین به مقدسات ملی و میهنی" دانسته است.

\* 10 دانشجوی دانشگاه بوعلی همدان به دنبال تجمعات دانشجویی نیمه آذر ماه در این دانشگاه به کمیته انضباطی احضار شده اند. امین نظری، سیاوش حاتم، رضا جعفریان، پوریا شریفیان، ساسان منبری، سیروس محمدی، وهاب کریمی نژاد، مهدی جمالوند، محمد صیادی و فاطمه معصومی احضار شدگان به کمیته انضباطی هستند که برخی از ایشان برای سومین بار در ترم جاری به این کمیته احضار شده اند.

## خاکسپاری "شهیدان گمنام" در صحن دانشگاه

اما خبر دیگر از سرگیری خاکسپاری "شهیدان گمنام" در صحن دانشگاه است. دفن کردن "شهیدای گمنام" که تا به حال در دانشگاه اصفهان و دانشگاه صنعتی شریف با اعتراضات گسترده دانشجویی و درگیری انصار حزب الله با دانشجویان صورت گرفته است، این بار می خواهد قبرستان را برای دانشجویان دانشگاه بهشتی به ارمغان بیاورد! اینها فکر میکنند دانشگاه قبرستان است!

مسئول بسیج دانشگاه بهشتی در ادامه این خبر گفته است: "در مراسم خاکسپاری این سه شهید گمنام که در ماه محرم انجام خواهد شد، مسئولان وزارت علوم، نهاد نمایندگی رهبری در دانشگاه ها، بسیج، مسئولان دانشگاه و اعضای تشکل های دانشجویی دانشگاه شهید بهشتی حضور خواهند داشت". این عضو بسیج اعلام زمان دقیق خاکسپاری شهدا در دانشگاه را به هفته آینده موکول کرد. خانی زاد در پایان گفت: "این شهدا در محل یادواره شهدا در کنار مقبره امامزاده ای که در دانشگاه شهید بهشتی مدفون است، به خاک سپرده خواهند شد."

## آخرین اخبار از بازداشت شدگان

روزبه صف شکن- تعداد تماس با خانواده: 5 بار- محل نگهداری: بند 209

الناز جمشیدی- تعداد تماس با خانواده: 2 بار- محل نگهداری: بند 209

مهدی الهیاری- تعداد تماس با خانواده: 1 بار- محل نگهداری: بند 209

انوشه آزادبر- تعداد تماس با خانواده: 4 بار- محل نگهداری: بند 209

نسیم سلطان بیگی- تعداد تماس با خانواده: 2 بار- محل نگهداری: بند 209

کیوان امیری الیاسی- تعداد تماس با خانواده: 2 بار- محل نگهداری: بند 209

علی سالم- تعداد تماس با خانواده: 1 بار- محل نگهداری: بند 209

میلاذ عمرانی- تعداد تماس با خانواده: 1 بار- محل نگهداری: بند 209

هادی سالاری- تعداد تماس با خانواده: 1 بار از سوی بازجوی پرونده - محل نگهداری: بند 209

محسن غمین- تعداد تماس با خانواده: 1 بار- محل نگهداری: بند 209

امیر آقایی- تعداد تماس با خانواده: 2 بار- محل نگهداری: بند 209\*

## نامه هائی از ایران، در باره زندگی و مشقات مردم

### مهرداد کوشا، تهران

علی عزیزسلام. امیدوارم همگی سلامت باشید و موفق در انجام کارها. باری خواسته بودی از اوضاع و احوال بنویسم.

اینجا تقریباً همه چیز بهم ریخته است و انجام امور روزانه کاری شاق و توان فرساست. این وضعیت روز به روز هم بدتر می شود. از امرار معاش روزانه، از بهداشت و درمان، تحصیل فرزندان، کارهای اداری، رفت و آمدهای شهری، خرید بنزین یا گاز برای اتومبیل و..... از لحاظ اقتصادی، مردم واقعاً تحت فشار جان فرسایی برای تامین معاش خود هستند. مخارج اصلی در سبد هزینه خانوار که شامل مسکن، درمان، تحصیل و خوراک است، بسیار بالا و بی تناسب با درآمد آنهاست. قیمت بالای مسکن ظرف یکسال اخیر دو برابر شده و اجاره هم به همین نسبت افزایش یافته است. از بین شاغلین حقوق بگیر، بجز درصد کمی که از تخصص هایی برخوردار بوده و حقوق نسبتاً مکنی دارند، بقیه هشت شان همیشه گرو بیست شان است. حقوق ماهانه این افراد که اکثریت عظیمی از جمعیت را تشکیل می دهند و منجمله شامل کارگران، معلمان و پرستاران اند، حدوداً مبلغی بین 100 تا 350 هزار تومان (برای زنان البته کمتر) است؛ مبلغی که در بسیاری موارد حتی هزینه یک ترم تحصیل در دانشگاه آزاد را برای یکی از فرزندان تامین نمی کند. و این در شرایطی است که تعداد بسیار زیادی از فارغ التحصیلان دبیرستان مجبور به ادامه تحصیل در دانشگاه آزاد، پیام نور و یا دانشگاههای غیرانتفاعی هستند که هزینه آنها، نسبت به سطح درآمد مردم، واقعاً کمرشکن است.

البته تحصیل در مدارس غیرانتفاعی (مدارسی که از بودجه

به بیمه درمان تکمیلی کارکنان خود نموده اند (تمام یا بخشی از حق بیمه توسط خود کارکنان پرداخت می شود) و از این طریق تاحدی از سنگینی هزینه درمان کاسته شده است. شک نیست که محدوده این خدمات نسبت به کل جمعیت حقوق بگیران جزئی و ناچیز است.

اینها خلاصه ایست از وضعیت اقتصادی و مشکلات معیشتی آن بخش از کسانی که دارای شغلی هستند و حقوق خود را آخرماه دریافت می کنند. وضع بیکاران که از همین درآمد بخور و نمیرم محروم اند، خودبخود روشن است و این قشر البته جمعیتی روبه فزونی دارد، زیرا که هر روز تعدادی از واحدهای تولیدی تعطیل می شوند و کارکنان آنها به خیل بیکاران می پیوندند. مسئله بیکاری و بطور کلی سیاستهای اقتصادی رژیم و بحران فزاینده آن خود نیاز به بحثی جداگانه در فرصت دیگری دارد.

حمله به معیشت مردم برای کاهش بحران حکومت به اشکال مختلف صورت می گیرد. افزایش مستمر نرخ تورم که افزایش قیمت خرید کالاها و خدمات و کاهش قدرت خرید را در بردارد، شکل آشکار قضیه است. اما روشهای نسبتاً پنهان نیز وجود دارد. سیاستهای دولت همواره بر آن بوده که هزینه خدمات عمومی را تدریجاً از بودجه کشور حذف و بعهده خود مردم قرار دهد. این سیاست، در واقع سیاست یک تیر و دو نشان است که به دو نمونه آن اشاره مختصری خواهم داشت؛ یکی در بخش حمل و نقل عمومی و یکی در بخش آموزش و پرورش:

سال گذشته شاهد اعتصاب نسبتاً گسترده کارکنان شرکت واحد بودیم که علیرغم دستاوردهای آن، در نهایت با سرکوب اعتصاب خاتمه یافت و چند نفر از رهبران سندیکای واحد هنوز

در زندان بسر می برند. متعاقب سرکوب این اعتصاب، حمل و نقل خصوصی در دستور کار دولت قرار گرفت. هم اکنون بخش قابل توجهی از حمل و نقل عمومی در تهران توسط اتوبوسهای شرکتیهای خصوصی انجام می شود که در همان مسیرهای قبلی تردد می نمایند، ولی کرایه آنها به جای بلیط 20 تومانی، پرداخت نقدی 100 و 150 تومان است. با این سیاست که دامنه آن همچنان رو به گسترش است، از یکسو سوبسید حمل و نقل عمومی کاهش یافته و بار دولت سبک شده و از سوی دیگر، با ایجاد تبعیض بین کارکنان شرکت واحد مانعی در راه اتحاد و یکپارچگی آنها برای دست زدن به اعتصابات گسترده ایجاد شده است.

مورد دیگر مربوط به مدارس و موسسات آموزشی غیرانتفاعی است که پیشتر توضیح دادم. از این طریق نیز رژیم توانسته بخش قابل ملاحظه ای از مخارج تحصیل را به مردم تحمیل نموده و در عین حال، با ایجاد تبعیض مالی و معیشتی بین معلمینی که در اینگونه موسسات مشغول کار هستند با آن دسته معلمین که در مدارس دولتی کار می کنند و همچنین با تقسیم معلمان به رسمی، حق التدریسی و قراردادی یکپارچگی جنبش اعتراضی آنها را تضعیف کند. سیاست ایجاد تفرقه در بین یک قشر اجتماعی بطور کلی سیاستی است که هر جا امکان آن فراهم باشد، حکومت از آن به عنوان یک حربه استفاده کرده و می کند.

از لحاظ روانی، مردم افسرده، خسته و بشدت عصبی اند. در واقع بخشی از فشارهای اقتصادی و اجتماعی سیستم حاکم بر مردم به شکل رفتارهای ناهنجار در روابط آحاد جامعه با یکدیگر بروز می کند. کم نیست مواردی که دعوا و درگیری درمسائل مالی، ناموسی و حتی امور بی اهمیتی مثل رانندگی، منجر به چاقوکشی، ضرب و شتم و قتل می شود. نکته

## نامه هائی از ایران ...

جالب اینست که هرکجا تجمع و اعتراضی برای کسب حقوق صنفی و اقتصادی رخ دهد، این دعوها و درگیریها به سرعت محو و تحت الشعاع خواستهای جمع قرار گرفته و پیکان حمله متوجه دشمن مشترک می شود.

در بعد مبارزاتی، وضعیت جنبش دانشجویی دقیقاً همانطور است که در بحث "بسوی 16 آذر" در نشریه شماره 25 توسط تو و سایر رفقا مطرح گردیده و به اعتقاد من نظرات مطرح شده یک تحلیل حقیقی از واقعیت موجود است. در این مورد، تاکید بر احتراز از "جدالهای فرقه ای و محفلی" و "درک زنده از اوضاع و تناسب قوا و صف بندیها" اهمیت زیادی دارد.

اما درباره سایر عرصه های مبارزاتی جنبش سرنوشتی و بطور مشخص، اعتراضات کارگران، پرستاران، معلمان و زنان، این مبارزات بطور مداوم وجود داشته و دارد، ولی سراسری و یکپارچه نیست؛ فاقد سازمان و رهبری منسجم است و مدت کوتاهی پس از شروع، سرکوب می شود. نبود تناسب و توازن قوا و در نتیجه سرکوب شدید این جنبشهای پراکنده، از لحاظ روان شناختی، باعث نوعی منع و تردید شده و علیرغم تنفر شدید مردم از رژیم حاکم، شروع یک حرکت عظیم و تعیین کننده را با مشکل مواجه ساخته است. قطعاً ورود کارگران صنایع نفت و گاز به این مبارزه می تواند تابوی قدر قدرتی رژیم را به سرعت درهم شکسته و تحولی چشمگیر ایجاد نماید.

کمی هم درباره تی وی ها بگویم. کانالهای فارسی بطور کلی دودسته اند؛ یکی کانالهای صرفاً موزیک که بیننده زیادی در بین جوانان دارند و دوم کانالهایی که نزد مردم معروف به کانالهای سیاسی اند. پر

بیننده ترین کانال از این دسته، شبکه فارسی صدای امریکاست که برنامه های متنوع و نسبتاً جذابی دارد و متأسفانه، برخلاف گزارش اصغر کریمی، کانال جدید، آنچنان بیننده زیادی ندارد. بیننده های این کانال در دوره قبل که فیلم های سینمایی پخش می کرد به مراتب بیشتر بود. قربان تو و دست همگی را می فشارم.\*

### زمانی "نفع" در کارگر مهاجر بود، امروز نیست!

رضا تابان

جنگ دو قطب ترور جهان در سالهای پیش از دهه نود، سالهای سال جنگ، قتل و آدم کشی، و فلاکت خانمان سوزی را برای منطقه به بار آورد. در افغانستان آمریکا دار و دسته بن لادن و طالبان را سرنگون کرد. اما "دمکراسی" آمریکا بجای حکومت اسلامی طالبان یک حکومت مرتجع اسلامی و ضد انسانی دیگر بر قدرت نشاند. جنگ تروریستها اما ادامه یافت و آغاز هزاره دو با جنگ و کشتار و خونریزی به تپاهی های مردم افزود. مردم در ابعاد وسیع آواره شدند. آنان که ماندند یا در زیر خاک خفته اند یا چهره غبار آلود دارند، آنان که گریختند وضعیتشان چندان هم حالت انسانی پیدا نکرد.

مهاجرت به کشورهای مجاور از جمله ایران یکی از راههای زنده ماندن و شاید چشیدن قدری از طعم زندگی انسانی بود. مهاجرت وسیع افغانستانیها به ایران قدیمی است اما جنگهای دو دهه اخیر به ابعاد آن افزود. اما در ایران خانه آمل و آرزوهای این مهاجرین بر سرشان خراب شد. شدند سیل شلیک سرمایه داری و حکومت ایران. تهاجم فاشیستی به این کارگران مهاجر را تحت عنوان "مقابله با بیکاری" در جامعه به خورد مردم دادند. اپوزیسیون راست و ناسیونالیست پرو غرب و ملی اسلامی یا از این ماجرا حمایت

کرد یا در مقابل آن سکوت کرد.

افغانها از ترس بیرون شدن و از گشنگی مردن تن به هر کاری با هر شرایط شاق و بیحقوقی دادند. داستان به نفع سرمایه داری شد. کارگر ارزانتر از ارزان ایرانی! سطح توقعات پایین آمد. ارتش بیکاری گسترده تر شد. زیر فشار وضعیت وخیم اقتصادی تلاش کردند اتحاد کارگری را درهم شکنند. بعنوان مثال متشکل نشدن کارگران ساختمانی در

اوج دوران ساخت و سازهای پروژه های ساختمانی و مسائل مربوط به آن، از جمله با این سیاست ایجاد تفرقه سرمایه داری در میان کارگران رقم خورد. اما ادامه کار و مسئله زنده ماندن و بقا کارگران مهاجر به علت کم بودن دستمزد و مزایا، نداشتن حق محل زندگی مناسب، تحصیل، امکانات بهداشتی و رفاهی، سرکوب و ... بخشا به راه های معیشتی غیر معمول کشاند. محکوم کردن به زندگی این محرومان در زاغه ها، نداشتن لباس مناسب و بی امکاناتی، و تبلیغات شدید راسیستی و اعمال سیاست فاشیستی علیه این شهروندان توسط جمهوری اسلامی، هدفش این بود تا از این کارگرانی که با زحمت خود زندگی می کنند یک چهره منفور اجتماعی جابیانندازد.

تقصیر کار واقعاً غیر از نظام سرمایه و جمهوری اسلامی چه چیز دیگری می تواند باشد؟ امروز یعنی اوائل سال 2008 میلادی، با شدت بیشتر از سال گذشته، تعداد زیادی از این مهاجرین با بدترین وضع ممکن با زور باتوم، دستبند و مشت و لگد چکمه پوشان نیروی انتظامی جمهوری اسلامی دستگیر و به افغانستان یعنی کشوری در حال جنگ و بدور از مدنیت باز گردانده میشوند.

مهاجرین را دسته دسته اخراج میکنند اما "مشکل بیکاری" سرچایش است. بیکاری با

سرمایه داری از بین نمیرود. این تبلیغات پوچ را البته هیچ کارگر آگاهی قبول نمیکند. کارگران افغانستانی در بخشهای مختلفی فعالیت و کار می کردند. اما تا به ساخت و ساز ساختمانی برمیگردد، علیرغم مشکل جدی مسکن، از احاطه کمی سقوط کرده و میزان نیروی کار در مقایسه با تعداد کارگر مورد نیاز 7 یا 8 سال پیش بسیار کمتر شده است. راه حل شان بیرون انداختن کارگران مهاجر است!

به هر حال نظام سرمایه داری هر گاه نیاز به نیروی کار داشته باشد آنها را اگر لازم باشد از نقاط مختلف دنیا در جای مورد نظر جمع میکند، البته با کلی منت گذاشتن و تهدید با عنوان کارگر مهاجر و "غیر قانونی!" و هر وقت نیاز نداشته باشد نابودشان می کند! این منطق سود و سرمایه است. مگر وضع کارگران "ایرانی" در ژاپن این چنین نشد؟ مگر وضع کارگران "ترک" در آلمان غیر از این است؟ وضع کارگر مهاجر در همه جای دنیا در نهایت با تفاوتی جزئی همین است.

ولی اکنون وظیفه هر انسان آگاه است که در ایران از حقوق انسانی کارگران مهاجر دوشادوش خودشان دفاع کند. اینها شهروندان ایران و بخشی از طبقه ما هستند. کارگران در هر جای دنیا که باشند وطن ندارند و در مبارزه علیه سرمایه داری هم چیزی جز از دست دادن زنجیرهای بردگی و اسارت خود ندارند. کارگران جهان متحد شوید! زنده باد آزادی، برابری، حکومت کارگری! با درود های کمونیستی، رضا تابان.\*

## یک دنیای بهتر

را به دست دوستانتان

پرسائید!

با یک دنیای بهتر

همکاری کنید!

## ستون آخر،

آذر ماجدی



در حاشیه انتخابات آمریکا

باراک اوباما

## سمبل عدالتخواهی یا عدالتخواهی سمبلیک؟

پروژه انتخابات در آمریکا توجه بسیاری را بخود جلب کرده است. نه تنها اکثریت مردم آمریکا، بلکه مردم جهان از بوش بیزارند. بوش به سمبل زورگویی، قلدنمنشی و میلیتاریسم آمریکا بدل شده است. طی هفت سال اخیر فقط فقر و تحدید و سرکوب آزادیهای مدنی و فردی در آمریکا افزایش نیافته است، دنیا، به تعبیری، در ورطه جنگ جهانی سوم قرار گرفته است. (اینجا بحث در مورد صحت این تحلیل نیست. تصویری که در اذهان مردم ایجاد شده مورد بحث است.) طی این هفت سال جنگ، کشتار و ترور در خاورمیانه افزایش بی سابقه و نجومی داشته است. جامعه عراق به یک نیمه ویرانه بدل شده، وضعیت فلسطین و پروسه صلح در شرایط بسیار وخیم و دلخراشی قرار گرفته، لبنان دگر بار در ورطه جنگ داخلی قرار دارد و تروریسم کور بر زندگی مردم حاکم شده است. مردم تغییر میخوانند.

مردم آمریکا و دنیا میخوانند این شرایط را تغییر دهند. با هزار و یک زبان و حرکت این خواست عمیق خود را به نمایش میگذارند. اما متأسفانه در خلاء یک آلترناتیو انسانی معتبر، در خلاء یک نیروی قوی سوسیالیستی آزادیخواه و برابری طلب و حتی در خلاء یک نیروی قوی سکولار متمدن، رژه عروسک های سمبلیک براه افتاده است. مردم در کاندیداتورها آرزوهای خود را تعبیه میکنند. بازار سیاست بازی در آمریکا گرم شده است. میلیونها دلار هزینه چهره سازی میشود. نمادهای ظاهری تا سطح پاسخ های عمیق و پایه ای به امیال مردم ارتقاء می یابد.

همه تقریباً متفق القول اند که اولین تغییر در جایگزینی جمهوریخواهان توسط دموکرات ها تحقق می یابد. همه میدانند که هیچگونه فرق ماهوی میان این دو حزب اصلی در سیاست آمریکا نیست. با این وجود مردم فقط با دو انتخاب روبرویند. تاریخ هر 4 سال بار یکبار تکرار میشود. هر بار امیدوار های توهم و خوش خیالی پیدا میشوند که برای تغییر و بهبود به نفع فقرا، به نفع عدالت بیشتر، به نفع حقوق محرومین، به نفع مبارزه با نژاد پرستی و مردسالاری به دموکرات ها رای میدهند. کار سیاستمداران و ایدئولوگ های بورژوازی، از آکادمیسیین ها گرفته تا ژورنالیست ها و متخصصین حفظ اعتماد مردم به سیستم و اوضاع موجود است. بدنبال هر توهم زدائی پسا انتخاباتی کلی هزینه صرف ایجاد توهامات

جدید میشود. این بار شرایط عینی جامعه آمریکا، دنیا و نقش آمریکا در ایجاد ویرانی و کشتار در جهان، کار را برای ایدئولوگ ها و چهره سازان دموکرات مهیا تر کرده است.

کاندیدای های برجسته دموکرات را یک سیاه پوست، یک زن و یک پوپولیست دماغوگ که علیه "کورپورت" ها حرف میزند، تشکیل میدهند. در اذهان مردم، این کاندیداها هر یک نوعی محرومیت و بی حقوقی را نمایندگی میکنند. تعلق به قشر محرومین یک پوئن مثبت است، بشرط آنکه طرف مربوطه علیرغم محرومیت به مقام و منصبی رسیده باشد. باصطلاح "رویای آمریکایی" را متحقق کرده باشد. ده سال پیش تصور رئیس جمهور زن در آمریکا در مخیله کسی نمیگنجید. امروز هیلاری کلینتون در بسیاری موارد در مقام اول کاندیداتوری دموکرات ها قرار دارد. ده سال پیش رئیس جمهور سیاه پوست یک رویای "سیندرلایی" بود امروز باراک اوباما در یک مسابقه نزدیک با هیلاری کلینتون حرکت میکند. همین بزرگترین تغییر در جامعه آمریکا را نمایندگی میکند. یک زن و یک سیاه پوست برای کاندیداتوری حزب دموکرات میجنگند.

یکی از خوانندگان سیاه پوست موزیک "هیپ هاپ" آهنگ جالب و با مضمایی خوانده است. میخواند: "اگر جمعه رئیس جمهور شوم، شنبه ترور میشوم و یکشنبه به خاک سپرده میشوم." برای بسیاری این سرنوشت اوباما را تداعی میکند. اوباما بیک معنا نزدیک ترین پدیده به محرومیت در جامعه آمریکا است. پدرش سیاه پوست است و در زمان کودکی اوباما خانواده را ترک کرده است. در نتیجه اوباما در خانواده ای با مادر تنها بزرگ شده است. همین شرایط او را در میان بخش قابل توجه ای از فقرا و محرومین جامعه آمریکا قرار میدهد. بسیاری از جوان هایی که در زندان زندگیشان به هدر میرود، بسیاری از جوانانی که بدام مواد مخدر افتاده اند، بسیاری از جوان هایی که در دسته جات "گانگستری" هستند به این بخش

از جامعه تعلق دارند. باراک اوباما اما از روی تمام این دام هایی که در مقابل محرومین جامعه قرار میگردد، پریده و به مقام سناتوری دست یافته است. داستان او شاید بیشتر به فولکلور های افسانه ای شبیه است. همین چاشنی "سیندرلایی" اوباما را در اذهان محرومین به سمبل عدالتخواهی بدل میکند. و در شرایطی که مردم برای عدالت و شرایط بهتر عطش دارند، اوباما یک آلترناتیو مناسب و معتبر بنظر میرسد.

جالب اینجاست که زمانی که اوباما وارد مسابقه انتخاباتی شد، از گوشه و کنار با تمسخر و ناباوری به او برخورد میکردند. اسم او، باراک اوباما، در زبان انگلیسی با عراق و اوساما (بن لادن) هم آهنگ و قافیه میشود. کمترین ها اسم او را دست میانداختند. اما شاید مردم از همین هم آهنگی اسمی با "دشمنان" اصلی آمریکا بوی تغییر شنیده اند. اکنون بنظر میرسد که باراک اوباما شانس زیادی برای ریاست جمهوری آمریکا دارد. 4 سال پیش چنین شرایطی محال بنظر میرسید.

این بار انتخابات آمریکا کمونیست ها و طرفداران آزادی و برابری را حتی بیشتر متأثر میکند. عطش مردم برای تغییر و یک دنیای بهتر این بار از همیشه عیان تر است. استقبال بالا از انتخابات اولیه یک نمونه بارز این واقعیت است. اما آلترناتیو هایی که در مقابل مردم صف کشیده اند، به هیچ عنوان نه میخوانند و نه میتوانند به این عطش پاسخگو باشند. دل بستن به اوباما بعنوان سمبل عدالتخواهی محرومین، دل بستن به یک سراب است. اینها نه نماینده تغییر برای مردم، بلکه در بهترین حالت بازیگران هالیوودی در نقش این نمایندگان اند. \*

## تلویزیون برای یک دنیای بهتر

جمعه: ساعات ۵ بعد از ظهر بوقت تهران  
یکشنبه: ساعت ۱۲:۳۰ ظهر بوقت  
تهران در تلویزیون کانال یک

برای یک دنیای بهتر یک برنامه سیاسی است. بیطرف نیست، جانبدار است. مدافع حقیقت، آزادی، برابری، شادی، رفاه و سعادت انسانها است. ما برای یک جمهوری سوسیالیستی مبارزه میکنیم. لطفاً روز و زمان پخش این برنامه ها را به اطلاع همه دوستان و آشنایان خودتان برسانید.

سرنگون باد جمهوری اسلامی! زنده باد جمهوری سوسیالیستی!